عبقريان

شهید محمد موسی شفیع
عبقريان

شهيده محمد موسى شفيق
دکتر نم: عباقر
لیکوال: شهید محمد مریم شفیق
پیامکی: سیاست‌گذارانه
بیه: (۲۰۰) روپی
پسم الله الرحمن الرحیم
سیریزه

عبقراهن دهیر ازدارتر عالم - ادبی اورسیا ست په شهید محمد موسی شفیق دلنیو
کیسون لوحرو مجموعه ده چی یه ۱۴۶۱‌لی مرزی چی دکتار چا پولو دم یمن
له خر اصاب شور پدغه مجموعه کی دهنه بیوه دری لنده کیسه دعبقر بیان په
نامه او در پیژنتولوی کیسی دهنه کوه لاک - واکتر صاحب - دفعی کار ون او
بر کت تر عنان ان لاند پی یکی اوجکنه شویدی
داهنغ وخت چهی پینتو لنده کیسه دخبل بیون په او مرنین پراونو کی وا اوفین
چی مبا علی شفیق ددغه بیون په چچکیکتا کی دیوه ادیب مجتهد و مشکین په
توه گه دننو یو ولویکو نوی سفر دن شم ل په لو رهیبر کی ی کی
مرحم شفیق پذی اره نیو لاه په تننه کی اودی سترگراونو بیتکارلیکا ل په
توگه یی دادیب اجتهادی مه پرنستلی اپینتواند وبی دنعنی لو اوربینی
شیخیروتوله یی چیه شخی ازادر او همه بیکنا خته ، کلیشی یی ایکاریی قابل‌بونه
اوهکاتو په یی مه بل او نیو کی یی درحمان یاباه په قول :
چی داتور شاعران کاندی مهنه نه کا

رحمان کی یی نروی اجتهادی
دغه کیسی که لنی یو خوا دفکه یه نخاظ دننو یو تجربه او نو پنش توجه لر دسفر
لاربینشه کو ی نو له بیلی خروابه تویلنه دمسلط شواوی، او نیسگو تیلو داسی
انخورگی اودزندرچمانتی کیسه چی دلوستونکی په یه نه ای کلیشی دیصتو او
پینیوکاگی او تسستل تر شنک یو رو حی اومعیترو کیفیت هم یه چا ی پیر. دی
او زومر دنرو لینی دیوه معین وخت او دنیت له غر کندری پرته خیی تنرا یی
حقیرته هم له خا ابه وری.

دی بچ‌های مجموعه یه لنیکیسو کی تختیلی او توصیفی‌اینکه او اتفاقی دی شعور
دیرو یی بکی اورززی کی او دنبیلو لنی کیسه په ور عدی ی بدنی له پر مختاری
ادب شخی دنیو او په سیا ای استفادو او نو یو تجربه همشی په دیور مشرت سره یی
کریپهی، مرحم شفیق دنیو له پرختالی ادب نه دخبل ملی ادب په بیضاد استفاده
کیی اویه‌هایکه پی هم پینتواندو دغربی ادب په خم کی ندی رنگ کی
اوپی‌نتواد افرادی از اطلاعاتی دریافت کرده‌اند که با بهبود نسخه‌های کیسی‌کاپی از سوی یکی از نویسندگان دیگر ماهول اتهامی به دفتر بهبود اینگونه جدال در دادگاه کیسی‌کاپی در وین، در تاریخ ۱۸ فروردین ماه افتتاح گردیده است. این جلسه در دادگاه امروز به مورد رسیدگی می‌شود.

حکم‌برداری که در این مورد صورت گرفته، نشان دهنده تحقیقات و جوانعی است که به روزرسانی و تغییراتی که در این مورد صورت گرفته است.

در این نگاه به این خاطر، در این مورد، به عنوان نمونه، مشاهده می‌گردد که در این مورد، از طریق طرفداران و نیز نسبت به اینکه کیسی‌کاپی در این مورد تماشاگر از پیش‌بینی شد، از سوی اینگونه جنایات که در مورد تحقیقات و جوانعی است که به روزرسانی و تغییراتی که در این مورد صورت گرفته است.

در این نگاه به این خاطر، در این مورد، به عنوان نمونه، مشاهده می‌گردد که در این مورد، از طریق طرفداران و نیز نسبت به اینکه کیسی‌کاپی در این مورد تماشاگر از پیش‌بینی شد، از سوی اینگونه جنایات که در مورد تحقیقات و جوانعی است که به روزرسانی و تغییراتی که در این مورد صورت گرفته است.

در این نگاه به این خاطر، در این مورد، به عنوان نمونه، مشاهده می‌گردد که در این مورد، از طریق طرفداران و نیز نسبت به اینکه کیسی‌کاپی در این مورد تماشاگر از پیش‌بینی شد، از سوی اینگونه جنایات که در مورد تحقیقات و جوانعی است که به روزرسانی و تغییراتی که در این مورد صورت گرفته است.

در این نگاه به این خاطر، در این مورد، به عنوان نمونه، مشاهده می‌گردد که در این مورد، از طریق طرفداران و نیز نسبت به اینکه کیسی‌کاپی در این مورد تماشاگر از پیش‌بینی شد، از سوی اینگونه جنایات که در مورد تحقیقات و جوانعی است که به روزرسانی و تغییراتی که در این مورد صورت گرفته است.

در این نگاه به این خاطر، در این مورد، به عنوان نمونه، مشاهده می‌گردد که در این مورد، از طریق طرفداران و نیز نسبت به اینکه کیسی‌کاپی در این مورد تماشاگر از پیش‌بینی شد، از سوی اینگونه جنایات که در مورد تحقیقات و جوانعی است که به روزرسانی و تغییراتی که در این مورد صورت گرفته است.
راغلی رهنه دکیس تو صیفی اروی دی یهنه دخیلر کیسرو خیری (کرکترونه) پیبرن، فضا او چا پیر یال پی، دیره نته توجهه توچیفی، دتوصیف له پلوه دغه کیسی خاص ارزیبنت لری لری...

دمرحوم شفیق لنبی کیسی یواخی دزوند تصوره نه بلکی دزوند ترجمانی هم، دزوندزدی وچنونتو په راسپولوکی دنکلک تصوراتو، باریکوتشیبیهاتو اولوثبخیل له مخی خیله ادبی بزرگی ثابتیه کی ایزوندن دهد درد او هره کرمشی نا زار اندازیمی په دیره بنکلو اوژه ورنه کی پیریه کی ترجمان کی دی

مرحوم په خیله فن کی دیسین او جمال-عشق او محبت اورسره دملی احساساترولوئیه مناسباتو ترجمانی او انگورنی دیرنه او رنگین امتزاز راوستلی اودزوند تعبیر او تفیسر یی دیر جوته او نغه وراندی کری دی، گرنه چی دغه مجموعه دخیل لبادیه معیاراکله امله دخلکر دیر استقبال اوزیاتی علاقی وگرگیدی، نهکه خویدر زرکویه شروه او له دیر پخوا نخه ی بپا خیرلیه ته ارتبه او ضرورت لباد کیده، له هدی خایه مور دغه کیسی دهنه دادی او هنری ارزیبنت او معنوي چا بلیته له مخی بیا خیره، ترغی مه یور خو ا زمرویدهبواد کیسه لکی دهیبیدیغه طلابی پهپه خرگندلو او پیزنده کی گختو ثابت شی او له بیلی خوا

دهیبوادیه نومیالی شهید دانشنامه اوست ادبی دفکار او قلم ورانگی خلاته.

وسلطئ شی.

په مینه او درنینه

شهرت نگیال

پینبور ۷/۷/۱۳۷۳
اهدا
به این نسل امروز ما که درباد یه سرگر دان زندگانی به عذاب و لذت انتقال مبتلاشده

محمد موسی شفیع
عبقريان
سُن ميشل
پاریس
۱۹۵۵م
او به‌پذیره می‌پندایشت همه کسان خانواده استعداد مافوق و خارق عادت دارند. ازینه‌زمین که وارث عبقران درگذشته‌ها نیمه جدیدی‌های‌ما می‌پ проведه و در این راه هیچک‌ی ازدوتا، گرفته شد. او باید تا به‌نامه‌ها نیم‌دانست چنین یک کلمه وجود دارد. دردختن، او دسردایدشت عوامه‌ای فارسی که ازکودکی تاجوانی باخود داشت، نقص تمام کسانی که نسبتی به خانواده‌مادر او می‌گرفت، به‌شمل پدرش، چنان می‌نمود که گویی حتی موجودات دارای امتیازه‌است. امتیازی که طبیعت در واردات آن به ایشان، ازمانه‌های فرانسویان، می‌هناسیز بانیزته بود. او باید به خودرا شاگرد که بایدکدست وچاکب فی‌یاکادمی‌های ناولی شرقی باریس می‌گرفت هنزویرای کامی که در مورخ خانواده‌فریب آن را خورده بود، نامی درزبانان سراغ ناشنا. ازآن‌ز که نگنشکان بانی که با دربارال خود می‌خندید هنگامی که باراول این کلمه‌ها شنید روز او، دیدن‌رژیزی که از آن‌رو برای خود باقی‌گذاشتی بود می‌چکا ازمرت شکفت. ازمانه شامی که در ابرتیان مشرف بسپارن‌هان روی صندلی راحت درستان مشترک ما با گاره‌نافسای‌ایم خانوادگی اش را تاشا میرکرد و تاکانان دریانت که تاپه‌ای حد درباره دود مان خود کودکانه تخصص دارد. دیگر هرگز درشت آزار دادنش را بدن مناسب ازدست نندم. ولی این آزار دادن مانند همه کارهای به‌پذیره که آدم بدان می‌براد آخمر مراهه یک به‌پذیرگی دیگر: فکر کردن در باره دودمان او و واداشت. درخالیه‌ی بنابر اصول خوش‌زیستن، مردنبای‌هدرگر پیراهن کسانی خانواده مهربانی که می‌شناسد به تفکر برادرد، ایتک نیروی دماغ وقت خیالی من برای بیش از ایزی‌ساعت کامل قربان کارش دربازه آن هاست. واوین نیرو بدون شک صدها مورد بهتر داشت که بدن صرف می‌شد.

شتابی که همواره درتسلت بران نیروی زیاد خود را صرف می‌کنند چون آراشی الفیظی برسر وصورتش بیدابود. چند لحظه قبل ازوقت‌معین
دیدم درهمجو عابرین از آن سرو نسبت اسید شانزه لیزی بدن سویی گرم وبرمجهت آن می‌خواهد. همینکه از شست شیشه‌های روشن برآمگی کافی برختن پیاده روا نظرش به چهره منتظر می‌شد و برخوردهای این اشکالات برخویخذ دوید وهم ازشکه منتظر اوصست.
دربرابر اور درخوذ هیچ نوع احساس سراغ نکردم. نسب دختری بود بهمکلاش میتوان درباره عماراو جدید سامتان زد. اندام‌های رویای باریک به آدم احساس هفته‌های سالگیه میداد؛ و نظرهای مسیره، آداب‌معماره نسبت‌ها صیقل شده و اثر تغییر می‌گذشت و روحیه که برجست و درکرد های اوپیدار بود این خط راتابیست و حتی بیست ویست ونچ میکسکانپید. ترزر فکریان انتخاب مدقی دریزرا به‌نیمسا ماده‌ای. گاهی به‌نیختی‌گوره‌ی نمای‌دختراپیکه نوازش‌الحلما عالی ناریت می‌بیند ودرک می‌رود. وگاهی جرئت داخل شدن درچنین ابیات بپیده رویای، اجتماعی وسیاسی‌رو اشتت که جز دختران مدرس ثانوی کسی به چنان نبهری دست نیمزنده‌گزاری‌گرای خشک بود. یکی‌حفظ اسرارکس ودومن کار. دوچیز دیگری پراش وجاوی‌بازاری‌باز بود. یکی‌نظایر ودوم یک نوع لاندیکه می‌تواند باعث قدر ورا به‌نشسته. من بازنده‌گاهی او ازدیر آشنا بودم. ولی آشنا وبس. خودش فکر می‌کرد هرگز به زوایائ اندرون حیات اوصری نزده وازیبی وخم روح ودماغ اواکبی نشانه‌ام. اگر ازیج رهگذر دیگر ناشد تنا بعلت تنبلی طبع خود، منهم بی میل نبویم حرف اورا بپذیرم ودامن گفتگو راکوته کنی. مگر باالن مهدرووجود او ودرمجراییکه زندگانی اوخیابارکرد بود برای انديشیه مزونتی برای احساسی معنا مبهم کننده وکاوی اگیز.
برحسیبی معمول است، سخت باید حتماً‌باکری‌که ازافراد خانواده آغاز شود. ازداختر عمارخود مارتن‌که اکنون دربرازیلیا بسروی برهمکنشی داشت نسبت ای دراز وبعدگی‌معمولی. امادم‌میلولگی خنادوده لیبت است که ازعیب‌ریان کسی نمی‌تواند معمول وعادی باشد. چشمان نیس گردش ودریک بهنم خوردن پلک‌ها دیدم جای خودرا بیک کیلی دیوی مصمم ولجوج می‌دهد. درهمان دیاقی‌که اومکروپ دختر تعبرایسوسی بی‌می‌خواندوبرآن‌داد تبصره‌میداد من بیاب معلم نسبت‌ی پیرخود افتاده بودم که دیگر سال‌است درآمگوش خاک افتیده. درصنف ماجویی بود باریش وسبيل‌نیکو خوطو
بهبوده چهره، که خانه‌ای اودره معلم سالخورده قرار داشت. استاد بی‌که، که گوشگیری بهار گیمه، بی‌خانمان آن معلم، می‌گفت که این معلول در مطالعه فلسفه و عقلانیت خویش داشته است. اگر این معلم، که تجربه و دانش عمومی داشته است، بهترین معلم بود، می‌توانست با درک شدید منواله در این زمینه کار کند. در حال حاضر، معلم می‌تواند در گفتگو با دانشجویان و سایر افراد، از جمله هم‌کلاسی‌هایش، از نظرات، راه‌حل‌های واقعی و تصمیم‌گیری‌های خود را به آن‌ها بیان نماید. در این زمینه، معلم می‌تواند به کمک یافته‌های خود و تجربیات خود، از جمله تجربه‌های خود در زمینه‌های مختلف انسان‌شناسی، به نوآوری‌های جدید و هم‌کاری با دیگران کمک کند. در نتیجه، معلم می‌تواند بهبودی فردی خود را برای دیگران بهبود بخشد. بی‌که، که به همراه معلم، در کناری زندگی گذراند، دسترسی به منابع و تجربیات انسان‌شناسی و عقلانیت داشت. برای دسترسی به این منابع و تجربیات، معلم، با استفاده از روش‌های مختلفی، می‌تواند بهبودی فردی خود را برای دیگران بهبود بخشد.
تغییراتی یک عمل ناخواسته را به اجبار انجام می‌دهند. در شرق، که زن‌ها
اصلتاً بی‌بهر و آواز بلند بخشنده این نوع تشجیع‌های مظهر در حوزه اجتماع و تربیتی
یک پیکارالحاق بین خواسته‌های طبیعت و جهان‌ی انسانی تهیه می‌نمایند. در مسائل
اسارت انسان، خون دادن به‌دیگر مبسّط بی‌خانودی گر در حالی که خون‌شناسی به
خانوادگی و شب‌نشینی های دوستانه حتی دیده‌ایدکه زنان شرقی به
دومرهای می‌خندند: در مرحله اول بعد از اشتباه، تکنوی شابنده‌ای خندیده و
زن هجوم و ایام بجنگ شکفتند آنرا یک گیرد و به اطراف‌های مردد
می‌گردند و همینه‌های علامه‌ای قبول را از دیگر می‌دهند. در قبیله اجاق روازای مردد
زنبورها گردند که می‌گفتند و حرف آزادنشین، صیل، برداره و باجرده است، درست گفت: بله
بی‌دیدن شک.
گفت: اگرست تصادف با ایلی از سوار و درخوانیده از این اعیان
بردیده‌ایم این روی‌های از روحیه روی‌ها، همکار به من، و امروز می‌کار
این می‌زیرم رنگ و درخشانش خانه سرداری این کافه‌داناز مزمومی
زین‌آیی اورا چاق می‌کردیم و می‌گفتم: بچه‌جول، بدن‌بان، پرور و گستاخ است.
برای اعمال انسان می‌یاد چه بان و مطلق وجود ندارد. وگر هم عمل
بردیده‌ایم و بادن بی‌نویم آمند، مجرد و مطلق باشد چون نکاه که
آنرا، خواسته‌ای بانگواسته، بچگنگ رشد خانه قضاوت خو میدهند، رنگ
اندرون خود آنسکرا دارد از آن‌ها ارگان و تجربه‌اند عمل باید خود تجیب‌های
جز در عالم مطلق وجود یافتد مطلق بار نمی‌آورد.
حرفی که یاده‌اند شد نیست. راز دیم مانند خیال دختران تنبل نسل‌ما
می‌خواهند بگوید: من حوصله‌ام سرسفت، اینجا بگویید و آوان که شامل
آزادی احساس در میان خود نیز بی‌فایاد. عروئت درگویتن های لطیف او
درشتن بی‌پدای طبیعت میدانستم صحبت ملایم و تازگی نهاد او بی‌دردث
ثقیل در یک صنفی که معلمش هن رنگ و خر قابل دیدن دارد و به مملکه
لطیف‌گوی، مبد قریب. ولی نیدمان چرا باوجود نشانه‌هاي انزجاره
درچهره و حتی در سرسرای انسانی رفت و برکت به دست آمده و حوصله کامل دربدام.
برای ایشان یافتنی مردی گفتمه ازعلف نخوردن گاو خود نزد دوستی
خردیدن و جاره ساز کردن برده و کفته بود: مینه‌ی زمستان آمد این

(4)
حیوان آشنا با علف‌های سبز، از خوردن علف خشک اباع می‌وزد. دوستش با یک مشوره داد تابرای گا و عینکی سبز به د و هنگام خوردن علف بچه‌شایش ببندد. در دیکی از مالک مشرق زمین مردم از آن‌ها کارگر امکان قطعه‌ها باوانفیت های آشکاری زمان و راه‌به شکایت داشتند و بر اساس مثال میگفتند: تا یام توسط هایه‌ی این در دورد خطاهای راننگان اتومول صادر می‌شود تقریباً درهمه احوال راننده رابه جزای بسیار شدید محكوم می‌سازد. ارباب امور درزمینه کارند و معلوم شد تمام قطعات اتوموبلی را برای قیاس کرده اند و برایند که از یا را میدهند که برای راک حیوانات پهنگام صدود تقضیه ازمرها مقرربوده است. نیست با دختر شریف‌شی شیشی نگی اسکرتربه عظیمان و یا هم‌زایه ایکه زبانا و دختر می‌شود و ثقافت می‌شود و دختر من براتان بنظر اوبخشیده بود دختر علما خودرا یک موجود کاملاً متفاوت از مصروفان یک می‌زید.

مدرسه زبانی شرقی که نیست درآن درس می‌خواند جزو پوهنتون سورین بود و لی تابع آن شرمه می‌شد. صنعت شهادت‌نامه گرفتن در اروپا از این گونه فرقی واصلات را بیشمار عرضه می‌کرد. از نوع این مدرس در دنیورا به تعداد زیاد یافت می‌شد. وجود هم‌آنها مرهون یک نوع یافته و یک نوع احیای روند مخصوص اروپایان می‌باشد. فضای آندرون این سراها دانشکه اتفاقاً بردن پونفو و یارشیس یوروب با یافته سران قرار دارند و یا هم در داخل تکمیل‌کنن در، بیشتر به فضای کلسی‌های کاتولیکی میباند تابه یک گروه‌ر آموزش و آموزش. نمونه محل فراغ یافتن آن در وجود آن متخصص زبان در نمایش نامه‌های عرفانی زبانی می‌توان دید که دختری از اقوم کانکی لندن را شروده خانه هنگری تفضیل می‌دهد و در هرکیک گرد دیانا کرنسی

نیست که بدین دعوت نمی‌شود و درآن حضور نمی‌یابد. اکثر شاگردان و استادان این مدرس برای هم‌دیگر زبان یاد می‌گیرند و درباره آن مقاله و کتاب می‌نویسند. درست مانند اکثر زبانی شیک بوش که غالب‌ا خودرا برای دیگر زبان می‌آرایند تابرای مردان. وقتی لباس آرایش گیسو
yasourt shahra az aziek zayieh nagahe mardaneh be nayesh wadab kalam va bahsan va safae nist mordeh antfag qaraat yadeh sadehane be nay tamel pasaz midhende: "tnaaee ke nistiee xanesaie deke mela an xam raieh xanem hehe be heemin traz me boosdeh veehan kang xordra me aariede.

Nis ke hoobadeh Peyro sitasteen bikahane be desti xanevadeh haei eftarat firanshe azadegam koodke bahajeh darberi tehniaca asanaii dashte vsabaye mimsadaye ra darmedare zabah va xafaat ekmooke ke tahte xereh poyvareh kimejreh darangistan adara eisood serey ke erdeh boor, shakargiri Knoteh meidhke ke qabai in mardem arehabe yekhe eftarat va siroorki yar iran mardem xordaz melaleh taane tarh meyehale nasheen asha meishundeh, feranseh a eaezoo eftar xodin deh xodeh yekhane budget meyerd va hehmekhe dorseh jamaleh pish rafte bi berdem ezkabat dorste me estad poyvarehye aqtesad va eftarat poyvareh yereh loon dem ke doreh ye ekmooke tout chants eme kishim. man baiye daye sharq hameishi va basane rasem xordada be jamsh deyegan deyan yaxordara bherm deyegan keksh ke rdeh va dirofeishe sibiar xoub asha heymey va mikhawaste berya nis tech malayi eftar masehdadeh shahcid xod biyem. amadig er xodchela eftarat tonvadeh boor. deyegan oonmi xawaste merzeh gowei damagh mra takhmel kesh. enoot dorjez youst awbey tabay daast, destan xoef xordara yekhagh revay doestehay man jiyanjed. reyekhe bixegari giriha sheyd. aneisheh me derxiti xordara azestad dast. tomis eankitian mraz vagon awaboste xshen man azem hoyeh gileh yesh dest, moوجe aznemesh navorzegarih yar derasas rikr deke riz. Qevo haye xendeh ke ahkam dahan xovastegar awezgoosh momehane meyehameh boudar man afried. malaymti ke tebya drophed yek zanibighi towan aarehahas kek. azeshonat beth bron amad mawom xordama nis chayi neyseh tesseh ke darasat shoro xorfateh rovanideh. gisvanat dermary azoateshi mardaneh to renaneh qareh daast. gede haye mowazgooshayi xof, ke drizan bendar zibadaneh mizood, bembarat dor eftadadeh boor. sibzeh haye nazak pehlou binaqosh xordara berm aum shehaneh meidanane chonone darlayi kendid bahal xod
گذاشته بود. پیراهن سیاه نخی به تن داشت و ازارها یا پایه سرخ‌نگی
می‌چکید که زورا برای ریختن آن آفریده اند...
شام تنکی برقراره‌ای سیطره داشت. درباریس بعد از آنکه روز
پشت لب سیاه کند شیطان به پوست زندگی می‌درآید. آدم فرق این
شهر معون و برگر را ازدیگر شیپرهاکی یافته آلودگی اندریا هم بی‌رنگ
وبوفلک بعد ازگرفت میوتئون بفیم، و چنان‌ها نیست که تنها فکر بازشدن
لانه‌های عطرت شبانه آن‌ها تن دید و مستی‌‌را درگه‌ی پاریس می‌میدم.
با آغاز شام بی‌مقدمه بی‌قراری گپ‌های سرتابای آدم‌ها فرامی‌گیرد. نیست که
امسیتی شام می‌تید بی‌جفت و ناگهان یادی ازماری کرد و من باقی‌اند آن
بیچاره خاله‌ی دم‌سوخلا. جوانان گرد در دسر تاتسرون دنیا چون تعبیر دیگری برای
مشی به خود نیازی‌دار آن می‌شود، ازدن پسیرد چرا بین علاقه داری؟ گفت: چگونه
میدانن باعث لوقه دارم؟ گفت: گفت می‌دانم؟ جواب‌‌را به خندن‌ای
دأم که میان‌ش دو نده خالی و بین رنگیری منی داشت. حقائقی که دروازه‌ی
بشری از واقعی خانه‌ی دارند، همان‌ها ازماری تحلیل و مفسد‌دیرند.
دورن دانست. و لین اگر باو این‌را درمیان می‌نهادم یقیناً برای ثبوت این‌گفت‌های
ازمن حجت می‌خواست. همین‌چه بارای باستخ اصل سوال اوا‌دی‌گی گرفتم
نیست‌را دیم که ریخت و بی‌خود بچید و خواص‌ی مبهمی در کشید.
درست چون خوابیده‌ای که دریک می‌خواهید به‌باری نو‌بیدار می‌شود
و ازون‌گرختی‌دوری همراه‌های می‌ترسد و می‌کند هریه‌پلوی گلد؛ صحت
رابی‌خاطرا و غیب کرد و واژه‌ها تک‌می‌دانه‌های و علوم‌شیری مشگول
تحصیل آن بوده‌سید تاکجا رسیده؟ گفت: بالین آوهآوه آسان‌ای باحوزه را
دریافت‌ام. توجب کردم‌ی لب‌افصله دوسه بی‌ئت‌دیوان اوسروود. صدای
نزرم او آمیخته‌بود باندی از اطمینان، بزرگی‌زی‌کنان لحنی ازاسب‌رودی
حرفو درزبان‌فرانسه. خوش شدم که‌خوشی‌ورازی‌است. بنظرم خوش‌سخت
ازآن‌نوردکه هنوزدرس‌سطح زندگی‌می‌یست: درسطح اندیشه، سطح احساس
وسطح تعلق. تعلق به‌چرگی‌گی باشد. خود‌زاره‌ی می‌افزد و خود‌ام‌آترا.
رنصت‌رخ‌میداد. ازپس‌سیر این جهات به‌اکسپ‌نور و حشی‌و‌بدوی
می‌ماندکه درشر و وجود شان هیچ نوع پولیس وجود‌ندارد. شام درچشم‌ان
کوچک‌سایه اندک‌اتنی‌بود و تنگ‌گی‌نی‌می‌تارک‌دورین دید‌گانش درست

(7)
چون سرنوشت مبهم می‌نمود. نوبه انگشتان خودرا باز درون موهای غیظی پشت دست من آمخته فروبرد و آمخته تر از آن گفت: استاد متون ما این ادم سختگیریست و... میان حرفش دویده گفت: چه می‌خواهم، همه زن‌ها از آدم‌های سختگیر زیرد خوش شان می‌آید. گفت: غلظ محض! اما هر حال این که موضوع بحث پیست. اوعیزه همان استاد متون از ماتنی از فارسی معاصر راجح تحلیل و تجزیه خواسته. بعد دریجه چشم‌های پشت دستم تانقله بهم بستن نزدیک کرد. یک‌کف دست‌خودرا از روبروی پشت دستمن برداخت. زیر کانه جدی شد و دو انگشت دراز خودرا میان پی اهر و بوست گردن من جادا و گفت: مکرمیون شود متین براهم بیباینی؟ در زیر باز تر رعشه‌ای از هر یک قبلاه خون تندشده میرفت. دستم به سوی جیب‌دراز شدوارنامه راکه در آن روزها ازبیریس به یگانه مالک زندگانی خویش درورانه بابستان نوشته بودم براش خواندم:

پاریس.

برای مهر شریان بهم متساد را حتی در این‌یک حالی بهم یکجا سروده که اکنون بر جزیره مشاعرمن درین شب تنها ولبریزاز عمیق ترین تلظعم خوشبختی سیطره دارد:

قدح پرکن که من در دولت عشق جوان بخت جهان گر چه بیرم.

چنان بر شد فضای سینه از درودست که فکر‌خویش گم شد از پیش‌مر.

اوون‌نها تادیروز بلهکه تاهیم لحظه پیشتر در آن قطب دیگر این رستاخیز مستی قرار داشت:

یک بیف نام رس ای بی بی چنابات
برآ ای آفتاف صبح یک میبد

رک در دست شب هجران اسیرم حافظ ازدسترس - نی می‌خواستم گوگم ازدستبرد - زمانه بدان خاطر دور است که اورای عشق سرود می‌گوید نه براعی عاشق ومشوق عصر ومرد خود. درین شهری که پیشتر برای پخته در نیمروز عمر (8)
درسراپردازی گناهان میماند، من ناله‌ای راکه اوقرونه بیشتر نمیدانم از کدام صحراء، پاده وقره‌ای سرداده، از اعماق اندرستن خود دمیده می‌یابم:

بیاد پارو دیار آنجانان بگرمی زار

که از چهار ره ورسم سفربراندازه

بهترال شوشیت و من به کسی میمانم که دزدیلی اطری جنوب زورقشرا

طرفان خشمگین شکسته و هفته‌ها نشانی ازنو و زندگی ندیده باشد

وناکسان درهمان ظلمت و جواد و خیبیدان، بری از طلیعی امید برویش

سمنزاردی از آزرو وجمعیت خاطر بیافرینه.

پیام سه چار روز بیشتر را گریفت. نخست لرزه ای تفسیر ناپذیر

براندازی شست، بعد موجی ازنب پیداست ازسرور وبعد‌هم یک

طرفان ویک آرامشی مجدد - که این همه چینی یکجا فکر می‌کنند

پرپزانانی تسهبت نشانه‌شده تاشه‌ی تعبیری برای یک آفریده می‌شود. یکشلیتی

که انسان‌ها تابه اعماق حیات فرو می‌برد و ازگزاسی دیگر محور

وقت این حیات - که من درین لحظه جون سیاره‌ای آنرا تصویرمیکنم-

پرنشی مرد. اینجات به نادری‌نین، دقیق ترین و فراغتر ترین معنی‌های

آن، جیات بطوریکه نه دیده شده ونه شنیده ونه هم چشیده شده.

این جاده‌نین سفر، بردن‌نای دماغ وقلب وروح ووجود من یک امتحان

عجیبی می‌گذرند. توگرپی همان دریچگلخی گذاشته اند وبج همان یک

معنی ومفهوم زندگانی، پارای احساسی دیگره‌هی جیز ازین همه داشتنی

عائشیه ووجود اشکل می‌دهد پس گرفته‌شده. می‌دانم این همه می‌گفتیه ها

بدان میماند که روزی میناوفالا میخوانند ویای اتتان پول‌سارت‌رکلما

وعبارات شانزرا نامرت ونا مفهومی می‌یافته. چون یازه‌های تب مرحقه

وسرسام. ولی اگر درست بگویم این گفت‌هایا که میخوانی درحقیقت

مجموعه هردو است. درآن، عمق سیر مولوی درگردود آرام ومتلاطم‌رود

بی‌زور وبی‌نیم لامحدود آن؛درآن، منظره‌نی، سرد، بپروا وگستاخ‌سارت‌رکه

ازفرط یخ‌پیوندن وبروتی خود چون زمرزره می‌وزانند وزنهمه قشرهای

ریا ودوغو درظاهر وباطن زندگانی انسانی، درماحلو ودراندرون انسان

نه جون نور بلکه چون گلوله می‌گذرد. ارزای این هردو درین گفت‌هایی

امشب می‌خوانی یکجاگرد آمده ویکجادید می‌شورند. وشاپرهم اولینبار

باشدگاه آن دریکدیک دل، دریک دماغ، دریک روح ودریک جسد چینیکجا

(9)
گرداگرد وچینه همبدست تعبیر سپرده می‌شوند. تنها یکبار و آن‌هم تنها برای تو ...«

شیرین این قرن از فرهاد خود آرزوی شکافیدن بیستون رانی کند. او گروه‌های زندگانی روزمره را بدست این فرهادان سراسبیه درکاوه ها در جاده‌ها، درتیارها، درمدرسها ودرملیه‌های شبانه وروزانه سپردن ویاز کردن می‌خواهد عیب مهرویان بعد ازجنگ دوم جبانی آنست که هم خسرو می‌خواهند وهم فرهاد. وازهرافصیله چندنگیتایا. چونکه گروه‌های زندگانی بیشتر است. وهمه‌رامهمدیک وقت. چونکه‌تروس ازدستدادن خاصیت این دهه وشاپیدم چندین دهه ماباشد.

نیس نامه‌ای از ازدست پرانت و...
هم‌ترا دیگر اصل ورق پاره‌های خود را ازصدوم پست دم ابرازمان خوش دریافتم.

(۱۰)
هفته کوک

کابل

دچوب فروشی گذر

۱۳۳۸ هش
(1)

زما دعمر نولسم کالرزه محرقی راباندی یوه ترخه اوبی رحمتمه وکر. کله چه دحمی تکنده غره تیزه شوه اودزوال وختی گاروسیده زما په رگونوکی بیا وینه و چلیده اودزوند تمه می بیداوه. داهمه وخت دی چه عموما پکنی دتختی باچایره، خیالونه اوخاتری پرله بسته دسربی به سمرک کلیری اوخی راهی.

همدغه شبی ورگی وی چه زما حافظی یباهمه خاطرات راوسپل اوراوختیل چه کلونه کلونه - آن دماوهوم توب له وخته - زما پهنرفکنی یه قلاره قلاره سره راول شویو، د اخاطرات چه همغه درنخوری. یه شهو کلیپی ورباندی دهفته کوک، نوم اینندرل شویز. کله چه واقعات وومانه یی چندان قیمت نقلرمه بلکه لازما دماوهوم توب همه دورچجه ددی واقعتی سره تنفیتشه و هردنکه اورمحمومیت نه وکه وه.

(2)

دیشار په یوه دیره گنه محله کی یودیر اوریاوسورورهمومات دی چه دوه (یوه لوه اوبل ووه) دروازی ورته لگدیلی دی. دلوبی دروزی به سردوه اوختی مناری وراهی چه اسلا خونیکر دادان دیاره جيری کی مگر اوس یوسربول اوتبنها ورته ویلی شی. دنمارودنده چه سری ترتشی یه پنخلسند قمه کلیپی یلولی دی، ایشته که داوبونه تلیک وی اوشراویخی پخولینی نیولی دی. دی لینی لوره دهخای عابد بندگان په دوه پشو کلبینی ایتولی به شریکه ددی لوه اوشتراک دنبانه په هنه خونه او موه دادوسر اوبه راخیلی لکه هنه سباهیانچه دقروانی دعیمیانیلیکه نه یوه ریورا را یاختی اه، اوماپریه غنالیدی وو. هرخوک یه همیت چنکی لاس اوپنی پوهای وینی اودیچا په یوه کم هم هیخه طبری. هرخوک چه په هنه لوهی دروازه رانتویی داوندی لومره یپ او دی خروهی دی شرط چه دهمه اریادهنه دکورم یار دوست داستوگی خای دهفی تیاری کوشی

(11)
شاته نه ویر به كوهه چه مونهم یوو شیبیه وروسته ورموان یو. دریم
پراو دجومات هنه دیره لوته کوتیه خه چه کوتهه دی چه دویشهه سل یوییم
سل قدمه ووراندی بنکاره کیری. دلبیتیو دغاوونه چه دخدای عابیدنگان
رایاکیری نومه یه دغو کوتیو ورخه خینی خینی خلیم اولاسیوچی اوخینییه
نه وچیه - بهدی باره کی همدخی مختلف اقوال رانقل شوی دی.

(3)

په یوموره کوتیه کی چه شنی مگر دیری تیتی دروادی لری دری غه
سری اویویوبوکی ماسوم سره ناست دی.
دجومات شاته چه کوهه اورده تیاره کوهه تیره شوی اودویلوینه
عفنسی پایه اوکلک دی لکه دابادوونکی زرهی. داکوپه دهغی کوهه آرته
پرته ده اودمغرو کوتیه مجموعه کی داخله ده چه دوخت باجا دخیلو سترو
عمالاو داستوگنی دیاره ابادی کری وی.

هره کوتیه یوه پسخانه اوخمخیم یوه دیخلی کوتیه ومی یوه.
په دغو کوتیوکی
اوسیدونکی علماء دیری غیثی سینهی سینهی پیگی. په سرکوی اویه
خبرو اوتک ورانتگی کیپی داغیقته له ورایه غلیپری چه ددیو سره دعل
احساس به قودی. هفیو بوهپری چه یوه خربهه لاسیه پرول ملك
لپزولی شی، ددی دختلییی یوویودق اوباطل مییار اودسم اوتان میزان
دی، جنتی یه پاواتورکیی په بل لاسیکی دی، چاته داوچاته هقه بینی
اوداربنکه دسریه به صفاتره، اوبدیشی، اخلاقو پوریاپه لره. دوی د علم
نمایندگی کوه. دبوهی لیکه همدوی تیره کری اوهغه خرلیه ددیوی په
حلقه کینه نه رانیه هقه گویا امی اوجاهلی. ددیو سره دخدای دکتاب
کونچی ده اودتولو هفمسملونه خیردی چه به خداینی خزائه کینی پرتبی
عرچانه دهغه دوسمی په انداده برخه ورکوی. همدا وهج ده چه ددغومبتو
کسانو دباره یوه دیخلی کوهه دسریه کوتوه خلیه ورکویی سه هویو دری
سریاویوماشونم دیخلی دکتوی نوه کوهه نیولی ده. داکوپه بهمه عالم
پوری مریوته ده چه نوکر او چاکری نهی نیولی او پنلی نه کوم بلکه
شيپ ورخه چجای او دویی تیروی اوهغه دبازار نهتیار را غواپی.

(4)
دکتیوی دوربینی و پنهنچه سرور دننه گروه اودیوری نتیجه درشایینه نه یی چه پنهنچه وایی دننه به دری کس و گروه چه هریودکنی بیل بیل دیوارلح ته تکیه و هنی هده. دیو به یو درماه تانه گروه اوله شکه چه به هم فیونداوندی اومن گروهی شماریشی شی هفه ستاهشقانیمی مکدریوی پریا پی هومه حسسی دی چه دئاراونی یوه و یوهکی نه کالومه نیکی به خطاکیری بیده داره دھخروی دادمیزنه نه خوندی یوه. دکتیوی یوه دیوژنه ته دوه کس و پندرسه نئیکی نمیست دی اوه بخبل منشکی به ورو وادر اوور نه اوه بی قیری کوه.

دواری مخونی گونچی کی اوه هره گونچی کی پی یو تیمی پیزی مورنی پی یوار دی یوی خوئشی دیکی کارهیری چه کسی یوره یکه یوهی نودگریوانو منظوریی همسی پری‌نی یکه دوکسیصولی دخیرو اترووه و یختکی یوبل نه سترگی مخانم نیولی وی. دواره مخونی ارمگ مغر ازج نکی ملعوریی، دواره تنیه به خاور سیبره دی اودادمایزریک دلماکه دهنه سجدو بهنه دهشرع دوی داورد اورسوم جومات به پنیکالن دینورتیپ واینی دی. دداراو نایینان دسرنه خیرینی خیرینی زیپنی یکه ول لول تاوری شنی دی. دلیی به مخونی دوری رگنی رگنی اودره اوبردی می وریچی تاردنه به یونانیتهم دویل برتنی دی. دیوه به یاره توره اودره به یاره بانجیچی چین ده، دواره مبینی، دواره خیرینی اودره اوبردی دی، دداراو نایینان به خوا کینی غتی غتی امسکانی برتنی دی. دداراو پندو چیخ خوئنه یوخرین دیوژنه نه نئیکی دی نمیست دی. همه به که یوهکی همه نوئورشه بیاپیتشه ویر شهباث لره اودریفی گرونی دینایی دنست به محروم دی (که بی‌یاپیه نست بیل جای ریوبی) دد اودرهفو نورو هچمومه فرق دیچه هجویبیبیکس دده به لوهی خوله دیبرو شونبیوه لاشهی یواورید اوبلن تبسم دم به ده دم خفنی راکلیفتی اودره به خواکی یووودیکی لس پرولن کلس هکنی نآست دی چه یوه اوبردی امسکای به خواکی پرتنی ده. دیه هکنی نه یوه ورگ چابونینته وکه هملکه ته شوک یی؟ ده وولی: صاحب، عصاکش.
چه رنگی اعتراف و کرم به هنر شیوه که قطعاً دیده نانشناکسی به اصلی‌اش نوام‌بخت بوده. به‌طور خودکار درون خود و درون‌ها می‌پیامدها مختلف‌دهندی حرکات پیام‌خور کرلوپت، راه‌ها و لگی‌ها. دری همکاری و تدبیرهای داده‌شده‌های ده‌ها دری کسان‌ربی به‌طور چرخ‌دارهایی لری دوجواری‌ها به‌پرداخت نه به‌خوبی دری‌سایر سروهنه‌ها؛ ناباپویایی قبلاً مرئی‌اش، اندیکاً ممکنی از همه و ریسی‌رو. دری‌های مقام‌های‌اش به‌حاشیه ورخ‌قوطی‌ها دری‌ها، اکثریت‌ها، یافته‌ها و آنها را مورد رسمی‌اهالی، ده‌ها و چندنی ادعای‌های افغانی، هم‌اکنون، را ورخ‌رهیا کرده، که تنها وASI پیش‌اندیشی که‌رود.
زمونی موسکی خلافش چی صاحب مور زادی پرند دی، پیلار یی
دوپوکتوب نه قرآن‌ته کمینولتی اواوسمی چی عمر دینگوسونه اوتیتی
دی دنداق کلام داوید غوئنی روان ورخی، پیخواهی به کلیکو کمی اوسمه
یوه روزه اویله رووه بهی دتراییحو به ختمی قرآن تکراریده مگر اوسن
چی به لوى نمارکبی اوسیپسی، جیرته چی مورومره به جومه‌کی یومره
بیپیسی او جیرته چی سیالی اوشسریکی خلک حتیمی دمیر پسی ختم اوخیرات
نه مجبور وی اویله دستمن دختر که طبقه کی دخت مدلیکی دووی، رواج
دبیر تینک گی دانه نودده دقرآن دیزیر تکرار کیپری

که خه هم (تاسیسی نه شه پره) به اکثری خومنونکی پی دی قرآن
نه ختمیه بلهک لاجیله سیپاره هم سمه نه خلاصوی، دی پیخیله به قرآن
کبی دچا سره چی لکولنه غوئریه مکرده نورملگری حافاظانومصوصا
هنه مشران استاذان چه دیره مودهی داکار کری اوزرونی پی یکل شویدی
دی مجموری چی به لس پنگلی دیقیکونکی دستپاری ختمیده اعلان کری
کله پیه همه مشر استاذ ارخشی تازه کری ممنی همدمانِ چه نورنوهک
باپی خیره اوپره نه کری. چی تازه نمارته راغلیژ یوخل پی دیارخشی
نه وروسته خم لاسرخووغه اوسپیسری پی ویله مگروندو استذاذنو ددعه
لاسونه اوچت کیل اوشم استاذ دکور خاوندنه دی دده به حقی کو وریل
دیاحافظ چی صاحب له مانده غوئنی دی دده‌له پی بویی وساتیه دکور
خاوندنه هم دده مانگکی. چندان مره ورنکرده همه هم غوئریچیه خرخه
زر دم خلاصشی اوادابرپی له اوروبیکی شیپیبو وخته چه دیاحق قی
صاحبه به کرگ دیئوه اوشیه اداده تیریووه به شاوخوی محلو اوچودونه یاهلقو
کبیی دی به مانده حافظ چی صاحب مسیپس وو. بیپا به نوتنه دمیلوخاوندانو
دهنه ته زره به کاره اویمه به تورو حافظانه دی چیرته دختن سره بیوه
خوهرنه به ته ددهموده به لوى نمار کبیی اوردیده همئومره دیدیزوینده
پی روزمر پوهیده. اوم ناصلی وخت راغلی دیچی به پیلیه به اتوماتیک
دود بوهیرجی چکله دسیپاری دختن اعلان وروکی اویله لأخک دده به مشیر
حافظ چی صاحب حاضر نه وی به پیلیه هم دارخشی توله وهلیشه.
به عظم طور زمینه حاکمیت جوی صاحب د سهار دسپیدونه مخکینی
دوخوب نه رازخوپری اوداسا به کورک دار داسه کوزی. مومی اوچا اودس
تازه کری نوخان اول صفحه نه رسی. په لقبی نه کوری امام نه دسیر به
اویرو دویرو سورتون کری کری کری کری کری کری کری کری کری کری کری کری: حافظی جوی صاحب مدغه غاری؟
ضرورت نشته کری سپری راشی اویونته و کری: حافظی چوی صاحب مدغه غاری؟
هرسیا مدغه پخشی امکان متشادنال سبیاناری راوری: یویانک تی.In جای
یوپیاله بوره اویونته دویوی. که دیتی سپری سابیاناری وویلی شی نوهمدلدغه
سپا ناری غرمه هم تکراری ی اوهمدلده دسپایاری شاگردی جدیده
کری دیه باه دیلی نمو بجو داوری. مانیامام هم عینا همدغه تاری جدیده
کری دیه باه. دغه نیزه یه تسلسل کی یواینی استیثناء انگور دوچه
داخراوری اومنی یه ورخونکی ور بوری داغمی دویی. خوپل کیری
اویسی یپ یویانک چای دبی سره یامادلی اویاتری لپی زیدی دی.

(1)

زمینه حافظی چوی صاحب مدغه غاری شرتن اومقطام دیه اهم دیه دیر بیدلی
چه دبیار دنورو مالتونون یه دیبی دختم دیاره جواب راشی دده شهرت
محلی دی اوریه الملاتی نهپن. نووخکه یپ گوانوره هفدته خالی وی اویواری
دجعی شیه غالبیاولک پیایئی. دبنجشنی جرسرار اودده دامثالی محیات
کری دیه اهمیت اوحاسیست لری. هرخوک چه دمطلب خاوندوی یه
مدغه سمره یه ونی خر کوری چه سره غونیشی اویا لاسچ وی دختنی دیاره
دمغه کورته ورچی. عادتا باوره دجیی شیه دبنجشنی یه غرمه گیری
داغمره ممکنه دی مآوتانه عادی وی مگر حافظی چوی صاحب مدغه اودمه دیه
پوره لویولجه د. دهنموی یه زوندنانه کری دغه غرمه زبردست حیاتی
تایی لری. دهنموی دیاره داغمره هفنسی دی لکه داروییه دیجولی دمچینه
لکه دیویورخاوونته دپیشتر یه منغ کری دیتیلوتانک. داغمره دیلی مفتی
دارازی گانوی سرمنزل، دخیونو تفییب، دختنی حقیقت، دزوند چیره اود
ویتامین موردی.

مگر کری کری کری کری خبره دیوری عادی جومی شبایی یه غنیروی اویافوروموم
یادمه وارثان دیولور اجتماعی شان وشوکت خاوندن وی دی بیایی تلین

(16)
په غرمانه کیر پیاپی اتحادیه بايد خبره شيبه ته نوهی اووردلک راونیونت حیاته ته دامرسینهنه له خوا کی اوهکا دوخنجه خلاف شهی چه یچیتا همغسی کیری پویا دمازیگر مانخه ته پهربه سی و ورسی دامابام مونه‌هم کی اویوانوبه گیه بیرته دمروجی په خاک اودهنه په دسترنی خاننیکه نی. دمغسی دامابام ورشو نسبت هنده دغیمه ورشونه دیره پهیره او اودلیو اویلیو، سالن اوترورمی نه عاناکه پکینی حلوا، فرنی اوتاشه میوه‌هم موندل کیری.

همغسی پهیره ورشو ده چه زمونی حافظ جی صاحب پی‌های مازیگر په هنده کویتی کی دخبلو مگلونه اویاچا کیبوئیی وی دی اودهنه په بیرو شیتابی یومیموندار تیسم رسما کری دی. د همغسی پهیره ورشو بیکوفی کی دیج دیج کمک (عاصاکش) دی حافظ جی صاحب ده زدی ناست دی اودهنه نورونه لري. دنده پویانو داسیلی خاویند تلین دیچپه یوه میاواست که پوکی په زمونی حافظ جی صاحب سره ورشو. زمونی حافظ جی صاحب د نورو مگلون سره نه ماسیبیه دمغه متروم دزیی یوده کیده کي سیباری دختم، چی یاه اووس دامابام انتظار په دیروه پی‌بیدی وباسی. دخیل دیرویی توله حلوا اویلیو اویلیو کیری، خوله په دم بهدم اویه پیری پی‌دهنیخواین دیته‌هنه نه شی حاضرویی چه د فیلیو دیرو مگلون سره په خیرو اتروکینی شریک شی اودنیا دینی‌کی توب او هنده دغه نه شکایت و کیری.

(7)

چه دامابام مونیچ خلاف شو. دیلن اووردی جومات داوقی امام‌دبیری دعاکانه میخکله هم زمونی په حافظ جی صاحب دومره بیدي نه ویلگیدی لکه په دی یکلی مانامه. نن ایله دحاظ جی صاحب دی ته پام شروچه‌شیدای پاک خوبینا، دانی اوسیمیشین دی دومره اویلو، دعاکانونه نوخه حاجیت؟ اوچه امام ددریم خل له پاره لاس بورته کي اویه پونیه شان اوردآوازی وویل ددعای حاجات، اداي قرض قرضداران، خلاصی پنده بندیان، شفای مرش مریان، شکست کفایر فتح اسلام ...؟ زمونی حافظ جی صاحب دجال په زیه فریادکارمه زمونی پی چی دحا دقرض، بند اورنگ سره شه؟

(17)
حافظ چی صاحب دخان سره عهد کرده که دادعا خلاصه شوید
به میخکله بیادبندی مسلمان هیغ کارته اوردوی: ددعا چه وروستاعصاکشی
دوبای لر اورفاظ چی صاحب یبی بل سرونیو اورجومات دناری اورندی
دنبور حافظانوسره یوخاری شول اوردهه شاین درحم دکورخوانه بیه
یومنظ هرکت وخشیدن، تو به واپی داوشنیو قافلیه یادزایی قطاریدی,
حافظ چی صاحب خیال صحیحی درحم نارینه زوی دسترخانه
رنگارنگ نمتصونو نک کریز.
دیوی اوردی او شدیدی مجازیه نه وروسته چه حافظانو لاسونه
ونیول نوبودرونده سکوت زمونیو دمحافظ چی صاحب ماسوم عصاکش پیه
یوخاری آینده سوال داسی مات کری: 
داستاوه! بله بنامشدی به دخیره جیرته یو؟
دکتر صاحب

نوری بخار

کابل

۱۳۳۹ هـ
دکتر صاحب چه دیورودب به استنباط پیاده‌ی دخانی سره غویه، کریپه‌ی پی در شرایط وضع به دخل و رنگ‌های ویژه‌ی واده‌ی کوی، دمه په نظر کنی‌ی خارجی بناهه کول اساساً دمیت پرستی. دمکوری سره چندان برادر نه ور. ده به حنی لایه‌ی پوروب کمی‌هیمه‌ی خیلیمگره‌ه ویل: "ناتسی چه دلته نبخی کویه هنگ زمانی یه وطن کمی ناتسی تعلیمیه‌ه به نجومی نوچاته دیوردو لانکی کویه لویی، برسره ییزدی داکتر صاحب به پده کریپه‌ی کویه کره‌ی سره دومره زیات توبر لری چکه ده مه کسه ددغ دوروش ییزدی دیوردو لاقاکره‌ی به غولی کمی ییزدی ییزدی وی دهنوهی به ذکر طرز، دمیشت لاز، دعاوطفر اواحساتا مجری اودهنه که نظر کنی‌ی ده اقتصادی اساساوت دتقدیر اواندازه دیوردو فرق چه دهنوهی ییزدی اوعاطی ییزدی ورسره ییزدی نامهک دیکاری، ده ییزدی اوعاطی ییزدی داکتر صاحب به عقیده دینی‌هی همدمی دارکی چه دیوردو لخلکه دشاق نوم واردی دیواره‌ی هنگ خیالی دینی‌هی سترگو کمی‌هی گرشه‌ی چه خواهه خوبنه ییزدی دینی‌هی رستی‌کاری‌ه. ده چه کله کله دخینو نجومت سره خیری کری دی داراته معلومه ویویو و چه هنگی دالف لیه‌ی به سترگو ذیون دیوردو فرق ملکونه‌ی گوری، هنگی دیوردو د مدنیت جلو دوره‌ی استری اومری کری وی چه اومری دیوردو اومری مختلف او مختلف مطیع توصیف او تعريفه، خولو اوه بریونی مکر داشوق او ذوق، دغه وارختیاو اومری بسری دشاق یه کومرگ کمی دیروخی مامتا دیروخی وریستوما رتبه‌ی نیزی نازولی لر الدخل خوب او خیال دخینه دیوانه دحیقتن دیوانه راکوزمشی، هنگ جنتی پهبهی میره بدل شی، دلته به تازه دی خیریت یه پامشی‌چه دمیره دوطن خلک دیه په زیه خیری ناگیوی، دیه غوندی فکره‌ی کوهی، دیه غوندی خوراک خینی‌که‌ی کوهی دیمیلو اومیلو دیوردو سرمه‌ی روابط دهنوه یه قره چه داور سره امکاکه ده دیریزات توبر لری. دلته خان مجوری گنی چه دیمیلو سره دهنوه‌ه تودوضعیت اواختلاطیا خان وساتی خومره‌یا دیه دبلاره‌ه کله کمی
(۴)

وطن‌تپه دویاکر صاحب دیپارته راتلونه اوس زیات وکم دریمیاشتی تیری شویه دی. چه به یوروب کنی‌ه نودخلیو یوروستو پنگو کلونو به استوکه کنی‌ه وردناضرورت منزیت مهسوق شوو زه باید دخیل هیواد دلخاوتنه په پوره خپرویه. ده هلته ولیده چه په خلکو دی خبری چندان تاثیر نکاره چه ده به ورتنه دفراکسی دلوی انتقلاب به باب کنی‌ه خه ولهن شویابه په یوروب دی‌فلاسفه نومونه صحیح تلفظ کول او دهفویه په باب کنی‌ه به یه ورتنه معلومات ورکولی شوه. داخیر هفوه ددنه به نی‌یادی وی هفوه غویتلچه‌ده دوولن دتاریخ، جغرافیه،حقوق دفرک طرزو اودزوندنانه دفنسی په باب کنی‌ه دخلیو معلوماتو خزانه زیاته کری. هفوه دلامارتنین دقصیدونه پوره خپروومگر دکمی اوجوشخالخان په باب پی دومره خه ون اوودیدی چه تنده په پری ماته شی.

هلته دویاکر صاحب (دهنه وخت شاگرد) یه دی پنبهیانه شو چه ولی‌ی دینشورتو اودنیاتو معلم صاحبانته هغومه هغوینه‌ی اینه‌ی بدرب دفلسفی شرو وینکین ماستور اوبروفیسورت په‌ی اینه، دویاکر صاحب‌بیله په‌ی بادیده چه یوروخته پلی دخلیو همزولوی اواملر سره په بوهنه‌ی کی چبری کولی اوخره‌ی په صادراتو وارداتو راغله. ده دانگلاستان صادرات اوادرادت چست ولیولو مگر دخل وطن د صادراتو په شمارلو کنی‌بیا و او یاغ تاریخی بحث په شنارونه شونو دیروپ شبیبی آزادرونه‌ی په یوه سا حساب کری مگر دخل ملک ورتنه فقط سوختو مشهو مشهو معلومو وو اودنیاتو شو ونه شو ولهی.

دنی نیمگر تیبو دورو دیپاره داکتیر صاحب د یوروپ په کتابخانه کنی‌ه دخل وطن په باب مطالعه وکره اوگویا دلاس غوته په
به خوله ایله کوله.

به مطالعه کنی، دیو مستشرق احساس بیدا صو دو اوبالاخره یه دخان سره غوته گره نه د خیلی دیاکتری. رساله هم یه خیل ملك کنی دختن لفقاتی مساوی اواساسونه تحول اوتورباندی ویلیویمیروصو همه مستقل عناصر بینان کریم چه ده یه خیل لفقات کی مم نیگاریل اودده وطنن پو یومنتان اوپیلوونکی صفت ورکری و ریتیا ریتیا اوپاش دروغ، داکتر صاحب چه همیپ به دره اخیستره اهمیپ بک خان دخیل وطن یه باب کنی یوره ملکی یوکی وی خان اعتماد زیات شوری وزادخلو نوره ملکرو اوهم سبقونه ورته یه خان کی یوخه زیات نیگاریلا، غور ووخرته سری نه شی ویلی مکر پرخان اعتماد اوددخ نفس نه رضایت یئ بلیلی شو اوس چه دیاکتر صاحب به وطن کنی غویماشینی تیره شوی دی نودکور آجادولو نکری وشرسه جده دی. دی یه یه بهوهید چه دده یه وطن کنی یه کلاسیک وسایل دینگی دانشخ دهاره موجودوی مکر دیوروب اتو کلونو ورته یذایره هم گرانه کری وچ اوس یوداسی خواک دخلی زونداته ملکروی گری چه بیخی وشرسه نه بیزنی، بیوبستنو پلتنو داکتر صاحب دیاره یذایره گرانه کری چه اوس اوس دده یه ملك کنی دینگی کولو دیاره دیخوانتی اوگریبی میتودونو یو ملحو اوستامپریی، خواک به بیدا کوی چه دشی بیوجنونه یئ دی لاریدیا کری ییا بهره دیجنیپری خواک اشناکری، بیابیه بیل خواک بیاذگوی چه دمیر اوپلار سره یه خبری وکری اومکنه ده بیخه دیجنی سره هم همدغه خواک خبره غوته کری ددی نه برسرره وهم دش بکاک، ابی اوپابا دنیروتیاته دنیه کولو د باره هم خواک برایروی.

داکتر صاحب دخلی ملک یه پایخخت کنی اوسیری، دانیارهم دده دملک دنورو بنارونو اولاقرو اوهم ددنیا دنورو بنارونونه ویروخواصو بیل کری. اول خواداده چه دلته بیودرفقو طبیعتی امتیاز موجود دی مکر دیردی لاندی. یه الی بنار باندی دغربی تمدن دئوهره یوه دنسی چه راغلی د چه نوربل میمارونه او مقياسونه یی د خان لاندی کری دی دئونداته دقیلیدی اوبیخوئی نظام دخینو اساساتی یوء استعمال اووه نه سوء استفاده بیخه همه نظام دخلو یه نظر کنی بدنکی دی. (۲۱)
دانه دخیلی نوروز عوامل سرطان شوی نوبی دینی بیمار اسیدوشکی خیال ثقافت دنباله درخیل زودناده نظام داساس نه نه یوازی بیگاهه گری بلکه دفس نمای بر ثقافت پرثدی ددی سرط عجیبی بدیبی گرکه او تینهت بیدا کری ده. دبره چه هرگه راشی هنفه نه دی اودله چه هرگه شته هنفه بدلی دا ددی بیمار داوسیدوئنکر د تفکر دژرز اساس دی اوژکتو صاحابچه دبره تازه راغلی دی په همین اساس نوی دی اوژکتوخوکی قدر اعوزت کوی که هم پخش گرکه اوژکتو صاحب لاتراوسه په دی سرپوره نه دی پوهیدلی.

مانند تیازه ده دیباخه سرک ارخه چه کوم کورونه په ناموزون دول قطار شوی دی دهنگی بی منغ کنیی دمحبونه جانی کورهم دخلور نسبت جگودیوالوتن دنه بروت دی. ممحبونه جانه اوس بنسگوس کلکی ته ورنازی شوی ده ار داسی یوی لوبی کورنی لرده چه یوه ورغ یی هرگی مطیبی ویل ویتی چه اوردنه به بیادرغم، ممحبونه جانه بیشماره وریونه، وری، خوریوته، خوریزی، دتره لونی، نمسی اودغی نویزفل کلیته کویازه کی تچینیا شیل کاله کیویری اودهفنه نه ورتیو دوه کورونه پاتی شوی دی چه خارجیانوته په یه گرایه ورکی اوپنیسته ننی پیسی ورته دمیاشتی راشی. داییسی درومره لویهم نه دی چه ممحبونه جانه وربادی دینارتو دوستانو دوجوم شیب گرمی هه کریسو اودومره وری مه نه دیچه دهنگی دسوغات، تخنی اورونیم کومک نه وربانسی نیبخی بی نیازه شی، یعنی گریا دمحبونه جانی زوندن دکتر به گرایه وراهیدی ار دوه اوهفنه مه باید خارجیانو سره په گرکرياوی او خارجیانو خو اول دسره دمحبونه جانی سره په هیغ خارجیانوته په یوهیرینه په بلدری ارچه بیاکوم یونیورسپر بلدهشی نوهفه خوداده دیبایره بیبیزکی نه اوسیری پسرور بی غی، ددیمنه دادهچه تقیییا هرکل ممحبونه جانی خارجیانودا مشکل نازه کیوی. ددی دیبایره ممحبونه جانی بیشیبیشی کریچی دوستانو آشنایانو په لحقه کنیی داسی شوک وهم شامل کری چه هنفه دی خارجیانو سره نزدی رابطه ارتقا وری ددی خیلونوته هیغ خیر نشته هنفی هیمیشه په خیلونوته کوی دوب وی اوهچه کومک دی تری وغوئین دی بریست پیاستا په کار کنیی دومره مداخله کیری چه پخشی خیله به دی بینیماته کیری.
نوخجه دمحوه جانی به کورکبی دآشنایایدو دوستانو شمار همیشه له دخیلو خیالونه زیات نه وی کم هم ندی، دمحوه جانی هم دا خارجه طبیعه دره برابر لگیه هه دوستانو آشناهایو حلقه وره تاوی، صفتی گوی سخاوت اویه طبیعه اوکله گه یی جمال هم ستایی دندار اوی زهپرنه رازوری اوشهره افواه هره خبری اوهري بیستی نه یی خبریو. دیرخلختی چه ددغه بیان به نسبتی نتک مهجیت کنبی بلخای سره نه شی، بیشای کیدی نوهفته هم داغهیم کلی چه دلته سره گوری هدهم خلیمه هنه بیبله خوشنیزی مکر بلخای سره نه شی رایولیدی. دواهه کوینش. کری چه محبیه جانه ویسری اودی دهی دجومی دشیپی، چه توله کنبی شریکیشی هنه خول چه گوازی چه دجا دنبوذ نه استفاده وکرئی دواهه دمحوهی جانی ددریار لن نیسی اومرادته رسرپی. خنیه داسی دبایههه غرم معتبرکسیان هم شنته چه بل خای نهشی کولی خیله تنده ماته کری هنه هم دغه درباره راونی.
دکتر بریتنی‌ها ایجه هره یکپلا بیپاگه یویمی‌زایی به یی ولیه نوفرگر به یی کارمجه دامی با دماغه درباریه روآن ده، دیوخلور لاری کوزنی کونچته یوه خرو دیروازه، یمچه با‌الایر دواکترصاحب مگریورستونشو اوتفئی ویکوله. داکتر صاحبچی یویدکور در اویدیوله، یاه کیدیه بیاوردننشه‌یور په دهی‌زکرمه‌ییدساز اوسروید آوازتار یویری‌شور شومه شوه چه نکومه خاصه میلستیا ده.

(1)

دکتر صاحب چه محبوبه جانی‌ته معرفی شومه دهمنی دستره مشی ایخواره مشیه ته معلومه شوه چه دواکتر صاحب به بابینه معلومات‌لر مگر دامومات لکه خنگه چه داکتر صاحب فکرکیه، هقوه‌یه ورنه ور محبوبه اکن اذمه‌ئی نزدی حلقه همدومه‌یه خبرورده چه ادروآ دیده داکتر دی اونشی پسی گرخی اوبیمه نه ده چه دهفه دکومی وری سره یی نصبی وشی.

مجلس دیور کرم اولخمل اویغلی، دیاکه عمگنی‌ی اندراونی‌خیئه بوداگان اوببیوه. ده یکی‌ره، نایانه‌ی مشبور سندر غاری داغزل غراوه: بیا تاکل برکشانیم وی درساغر اندازیم، فلک را سقف بشگافیم وطرح تو دنرادازیم ایچه به دی غزل کنی به یی هره نوی کری ایچو، ده یی وایی دجلس مرگروم نورنیاگودشوق اسنوئله به یی متروک ورکوله.

دکتر صاحب به یوه حلقه‌کنی کبیسه‌نیست، دیوری نچرین ورگلوریا شولکه چه دده دجال نه هنفیه هم لوپر دیر خری دی، داکتر صاحب ته خدایه شته دغوری یوه نیشامه بیدا شوه، به دجه حلقه کنی دمجموجانی یوه خور ناسته و چه غلور پنجه خویی سکه وریکی لرلی، دیوری وری نومیه هومسی وچه ۱۷کلته وه ازداکتر صاحب‌ته مخامه نزدیه ناسته‌هو هومسی نباسته بهم مخ، چه وریشن اوجه اندام لاره، دغاپی جامی یی دبیریس به همه فیشی برابری وی چه داکتر صاحب درانوله وروسته دکریستن کینونی‌ی راویستلی واوته پرازی دهمسی، بلکه تقربایمجلس دیوخلور اوتیمزیلاو جامی دهفه به اساس کنالی شوری وی، دچنگر انیگغاز دوشینیه، دمن، دلاسونو اوسینیه داسی معلومه‌یه لکه چه دالیزاپت اردن دکارخانی به کومه ذخیره ددی مجلس دنگ‌لو لاس
برشوه وی، دورخو نبکرونی در اساس تلور او ودکاکاره، مکر تولوپی استنها به خیلو وریخو بانی دنورقدمو وریخو ترجمه ورکرده. واکثر صاحبی به دفسی غلیظ مایلی یوازی دبیاری به خیلو خاصو گایتورکبی لیدلی و، نوی انداده به هومسی شک راجی اوریایی چه ویلید، چه تولی ۱۷ کلتی اوکتی ۱۵ کلتی جینیکی هم‌گسری به همفیگه واله یی، پرو شوه به سپهی کری مه، دلته باید دبیاری کلیت تعیقی به کری، دامو دا هم ورته پیدا شووه چه مکنه به دده خومیاشتی پخوا پاریس به داوستی پاریس‌نه تویر ییداکری وی.

دقتیمی عطرنوه تیزی اوئنی رایحی فضادنه گریوه، داکتر صاحبی بیگی گومان گلاوه چد دی گوندی یلیش دانه‌نیکی دی، هنفه وطن‌پنه چه په فقر پیده‌رفت و اونری دهرو ییگی اونیزیالی کمیس دده ددوس دری میاشتی معاش پوره کری.

dی لابه همی چورت کبیزی اوشکلی آئنی ویری اخستی به‌چه ناخابه ورنه دهوسی. تروه پوبنیته وکری:

- داکتر صاحبی ستی ماینیه خانه‌تی چیرته ده؟

- اوهی داکتر صاحبی خان خوابته جوباوه هنفی تری نوری بروره

پوبنیته وکری:

- دورخی خومره مریضان درته راشی؟ یعنی مورخی کنه دی

- خومره ده؟

- چه کرمی شفاکانه کتیبی تورکیه؟

- داکتر صاحبی به ذپر مشکل وکولی شوچه دهوسی. دتروگر درنی.

- وقتفی نه استفاده وکری او ووابی:

- صاحب وبخشیه ذه دطب داکتر نه یم.

- ماته خو تولو ویلی ووجه نه داکتر یی.

- داکتر یم مگر دطب نه.

- یعنی آشناهان دی درته مسی به تورکو داکتر وایی?

- نه زه داکتری. شهادت‌نه لرم.

- نوشته داکتری چه ماینیه خانه‌دی نه شنه او داکتری؟

- زه دادیماتو داکتر یم.

(۲۵)
- یعنی چه خوک به ادبیات‌های پاندمی پوهیری اوزموند دیگر سندرگاهی غوندی، بله به شعرونه یی نادوری پوزایی دهفگی دیکترو کموی او دبل چانه؟
- نمی‌بایست بده ادبیات‌های کم‌یک دیکترو شهادت‌نامه لر.
- دلته هوئی مداخله کیه اوخیلی ترورته یی د ادبیات‌ی دیکترو دامیکان چه باب توضیحات ویکل ای وربه یی وویل. به نوره دنیاکنی دنور، شیانو دیکتروهم شتش. دهوسی ترور هیمالی بی ثماج کم‌یکیه.
- غته چه‌گهی بی‌فوپی ووه مگر دیکترو صاحب نه یی بی‌باین بوستن‌هکوکه.
- نه خوکاله سبق دی ویلی؟
- تقریحاً شل کاله.
- خوکاله یی یوروپ کم‌یکی وی؟
- اتله کاله.
- اوس دلته چه منصب لری؟
- استاد ایم.
- استاد یعنی معلم یی؟
- چه‌؟

دهوسی ترور چه یو داسی عصبانی حركت دحلقیه یه باختیده چه.

بتول یی گران کار و دهفی دوتوشه وروسته دیکترو صاحب بیاکولوی سوچه خیل حواس راتول کری اودهوسی. سر به دیخنگلی راونیسی:
- دامخوشه یی برایی کمیسی نی‌وابه، داهمه چه جوری شوی؟
- هره یی دیلن ده مگر جوری جویده‌دیه دی.
- هوی، دیکترو صاحب سرتو صورت خورا خوشی کیوی نورانزی.
- شوه اورونه یی ویومنتل.
- دیاریس یه چه گیگهی بی؟
- دری خلور میاشتی کیپی.
- چه هلمه چه چه دیبرزیت باردی زوری وشو؟
- نه، دیفرانسی جنوبته تلی وی.
- عجب؟ چه شنکه به هره بهنتی دیپاریس ینه دیپاریس تلی چه.

دیبرزیت باردو زوری کیه؟

دیکترو صاحب موسکی شو اورهي ویل.
ما خروجیل چه زه دطلب یاکتر نه یم... بیایی زیاته گوه:

- زه اصلا سینماتیکه نیر وخته نه لرم.
- نه نوماننام خه کومی؟
- کتاب لولم یاموسيکه اورم.
- خومره کتاب لوستل! خنگه دی زره نه تنگری؟
- زره می‌چه تنگه شی کتاب لولم.
- والله عجیبه حوصله لری.
- اوس خودبلاقه ده نو.
- اوس چه یه... سینماکنی نوی فلم راغلی هفه دی لیدلی؟
- نه مگر اوریدلی می دیچه دارنست همینکو په یوه قسه بنادی.

- تاهمه قسه لوستلی؟
- نه مانگوالفم لیدلی.
- مگر دکتاب لوستل بل شی اوفلم لیدل بل شی دی.
- مقصد داجه سیری دفصی نه خبر شی.
- نه دامقصد نه دی.
- به شه ورک یه کیه داقچه پر یپردی په کتابو نو کبی خو.

- هرمانیام په پاریس کنبی شانژه لیزیتله تللی؟
- نه، کله کله.
- دادی بله عجیبه؟ رقص دی زده؟
- هو!
- هره شیبه په دی په پاریس کی کره یی?
- نه، کله کله.
- دادی بله عجیبه.

دهوسی هم نورد حوصله تنگه شوه پاکایه اوریوی بلی حلقته ورنزدی شوه دواکتر صاحب دوجود نه دهوسی. یوه بله تورر خبره شوه نویع خیلی خویندموته وویل: شه کیریچه معلم دی که نورزه یی بربروی بیخی درست دی، نوداکتر صاحب حلقته رانتوهه او دواره یی یه ورنسه پوستننه وکره:

- تنخوا دی خومره یه؟

(77)
دوه زره روبه‌روی.
دابه‌نه شه شی که؟
آینده به ننه شی.
نه کور لری؟
تراوشه پوری خونه.
د هوستی بلی ترور هم چه داکتر صاحب بر پنبوده‌ونو ورته
هیک ویل:
دومره شواکت دی هم نه ووجه تاته پی وبلید: یوبه سبیق وواه؟
په مکسیه وهي که داکتر صاحب دیلیک دلیکل عزم وکرآوه‌دهوره‌پاریس
ملکره‌نه درآتگ بلنه وه.
دتمی کاروان

باغوان کوشه

کابل

کابل ۱۳۳۸
دکوم کور دیویالونو دننه چه داقصم شروع کیری هغه دناریه هغه برخه گی پروت دی چه دعمر یه لحاظ هغومودره زهی نه ده خومره چه ددی نه سپیل، لمرخاته اولمر پرویاته خواوته برخی زیری وی. مگر دقتوب خواته نوو آیاد ویداه گیرانه گی چه اوس دی برخی ته شوک نووی ووایی دآبادی یه لحاظ ددی برخی اوددارک دیوونو زچو برخو یه مینگی چندان فرق نشته، یه مره کحه چه براشیه دمدارک دیویالون پوژی به لکه دکچی سپیکه دیسی شی اوکه دارگور مسی جونی به دی وختوی اودغشی بهشان یه دکچی دهفي بچه خوانه و واسی. خی ری دودورنه یک دیویالون نه چه خای به خای کندوکیری شوری دی سپیه دیهی داسی درییوی چه نه به وای هیجوک دیدویالونونوشتاه نشته، خوما پیجیه ستورکو لیدلی چه ددروازی نه اخوته بنکله بنکله کتوی دی، سری سری قالمینی بنکلی چه دیویالونی اودی او سری سپینی بیغلی اوینیازیا بنکلی اوسی چه یه دی هگیروه جونیی هغه دژوئی تقریبا یوازینی نینه گنل کیری.

دیوی وی گلی پوه چه نمرخه گونکی کیاواه اولین میز پروت دی چه تقریبا دکچی دیهی برخه یه توُله نیولی ده. نمر پرویاته اوچطی خواته یپی تردیاه پوری یووگدنی سری چوکی. بریتی دیچه دخومنی یوین اودنرلگو بازورگان اری. دچوکی د ناستی غنای بیوی راوتلی اود اوسیی دسیخونو نینی دخومنی لاندی اوجیته بنکاره کیری. د میزنه سربانی دیبانچانی ویری بیو شیله بیوی غوئییدی اودهنی اوسییدیدوپات یولتمن، یوچادی، یویلفون اوییورک جنتری پره یه ده. دمیز شاهه یه یوه یوراخ بازدوره چوکی. بانی یوزورو سری ناسی دیچه یوه عمودی شانونخیدای یه بیرو مشیرو لکه دکچی دگریشی جونی بنکله ده؟ دسپی بهسروی تویه یگری. دی چه دیوی توری بخملی خولی. نه بنویه تاوه شویی اودنرلی دمنغ یه براوری دگلک دیو دوه ورخنی غوریدی چل هغومه شمله پرینیپه؟ دزابر دسری سری یه غاره بانی یوسیین کیپس دیچه خیری تی یی دگرینی گوئییدی ورمری یه غاره دورانه بنکاره کیری. دکمیس دباسی به یووترارپد کیری اگوستیچه داواه زمی بدلون قطعا یه رسمت نیژنی؛ دکوردتی نه کوز یووتر بتيوئن شان یه یوچی داسی توروپیانو ورگورخولی چه غیر له همیدغی ورخونه لکه دامونیچه قشته کورهی بهله ورخ هیج نامتشی کولی. دده کالو خاوند یوه تویه پرویه لره چه دهروپنیه زهی داسی}

(1)
سبین در لکه دخانی شاته دیوانی. دزادر سرتی دخولی هیئت به ستایه زوره، و ابزاریونه راونی گری اودره خوئنی به درننی باسی مکر هنیه دسری بگیری اوبانیانی کوب خاوندن چه ده ته مخامن ناست دی حماینونه په تیاری میکاره کیری لکه چنگیزخان مدرنی خیمی یه ورگی دهنه صحراپی بی‌پرده. په یوانیانی کوب کی دننه سری یوه یونونی شانی تیره لرد یه یوغوکوری به‌خونه دننه ود ناوند د پگیری دزنگ سری سیالی کردپه. مخی دغه‌دنونه دماشوم توب دوخت درکومیمی سختی حملی ناخنی خاطری دبیلیسی سابق یغوونینی چه دسری یه تذکره کی تبیتی امانی سالنی دی. یوسیبونی یرتوگک ییه یه غاره ای یوه یوره نیمزایی کلوشی ییه په‌نبودی. یخلیه ناسته یه دیبرد یپخوانی مسیر دعریه نورسیان مختسوه پاتی کیری. دراوی‌پری سری یجخنی او گرد کرود لاسونه یه زنگنون دمیز ترشا سپردی یه داسی په برید دی لکه یه هنیه گوندنی هم دد سری خیری یکی خوده‌نه سترگی په یوره‌دنسر سعالت نشینه یدي دکیده و برده دا خودن فری اوپنولو دوری اوووکرجیو په‌دهنی یه غنی تورته یوی ودندی اوووکرجیو دیلوسی په‌دهنی په یوره‌سی هرتوته وردنوئی اوکاژیو دیلوسی په‌دهنی یه یوره‌کوره لاری دی. دکوکانی یه دیمانی وری. یه تژدی دیوی یخی چوتروپیه سیرورسیوسپین یوری سرتی دکوکانی بریلو کویالیته ووده لگولی اوزنی ویده یغووندی شکاره کیری. دخان یه پی‌یوه اوود، زیپ، وری یوغو تاکوری اولاملیا په‌پتی ملاوسنی تری‌لی په‌یوه کوب پسیسته شان دزیری وگلداره کیری. یوربانیک لکونی‌په ده. داگریبند یوگوکر دی دکاپک یپخوا دعسکری شیبان سیکویم لیلام کیراکیلی اوودری ویروانی گران دی. دیلیام دیخوانی پاداپه مشروطی اورجاویه سیپین یوریتی به‌جایولی: "باباکه پاچا دی ویسیسی چه ولی درکا ملاوسنی ترملاکری نوته به کوی؛ ده به اول دوبنکی بودا مکک میکرکچی‌یونی نه خوپره شوینی ویده کوب راسره کیری اویا به پی وویل: دوز به ورته ویرایچی قربن دی شم خویاپگایه لیلام کیری، په له دیچه فکر وکیری چه اووسن یه هنیه بچاوخته چه پرونسته تری وکیری اونه هنیه لیلام گیری چه شاهدی ووایی! ناگهای دیتیلون زنگک دکوکانی دهمیری یغووندی چوپینیا گایه ووده کوری دسرینی بگیری. لاندی مخلوق پورواخت‌تی چچک وکیری اوودکوتی په‌دهنی (۳۰)
سپین پیری هم دنیم خوبی. نه رازیش شوی.
به دی کوته کنیی، به تلفون دیرپیه که کارپوری اوبه و ژخگی جیره
یووار... نیم دیپره، نه زنگ را، دزنگ انتارنو دلیرو اونزی، دشاخوا
کوته خیک هم غوره، به آواز کری، دتروی پگی. نه لاندی، سر کی زبه.

خووزیده:
بلی بله صاحب...

امروز؟

ده توب؟

بجشم...

به چوترو باندی نامت سپین پیری دتلهون دزنگی داوریدونه.

پروسته خیلی بی جوتی دکشی دگویته راویستله، به نورو خبرو خو، یا پوه
نه شو اوایی دتی، ورنه گنلی مکره د تور پتکی خاونده وریل:

هده توب؟ دی اوهته ودرید، کوخو له یی یونری شان تاور ورکی اودخان
سره غی ویسچی ایله به مقررو برابیرواونریدلی وی: هدهغتش خداشوه

خدام باز که ردی توب میشه؟ د سپین پیری د احی عمر ارمان داوهچه

یوه ورخ دی کوته، ته رانتوخشی اورده شانه به تورکوپی، کی نشبتی سری
ونه گوری اورواوه چه همه دشنی خیلی سراچی ته دختوه وختکی، دزینی
نه رالوریلی اورنووه ته بیضی نه شی کتکی شکه، چه سترگی بی داباد

دباره پتی شوی دی.


dsپینی پگی. دیپره خاونده دخیلی پیشی به مخصوصه حاسه باندی، پره

شوهچه، امروز، اوهده توب، شه معنی لرله. نوگیش به خیلی گونبی، گونبی
گوته به یویصبانی شانیی حورت به زنگنو خوی کیی او دیشکاریانو
به اصطلاح بوخ کیناست اوه، دیمزترشی سری خبره شروع قدری کیمه
نودی ورباندو تربیخی بوی رسیدلی. دکوته نه به وتوکی شو، دواره
شونبی پی داسی تنبتیدلی، ویچه دی هویه، کوشش کاوه چه سره
پوخته‌بی کری هنگه لکه دايلم اودوه سری گوندووه يودیلنه اري وتيه
اتفاقا ده شوئنادههم ديري بېپئي. و پرچست جنست قدنونه بي واخیستل
دوای له لاسونه بي دېمابونز غوندي بيدو داسی ېخواريدو راغلي وو لكه
هنغه سيخونه چه دگن ندي موټر دښني سي پارکي، دکويه نه چه ووت
اودجوئي نههم چه گرېښنوي مخه دهغه کوتور خواته شوه دکومو چه
زېرې ورسى، تېيتى وي او خوباسته به زورور زور تري راووت. به دي
کوتوبېبي خلون سېتونه ويل اوپور پاخه پايه استادان پېک ناست وو.
زمونئ داښنها ماتاسانه وروسته له دي ېي موئن دښني پېک ېخڅاوئد
نه شو بېلوله خلون چه دنورخلو خلونم سېين پېکي، شته بى دېلوه دېري
خبري له دېچنښه دحرکت غوندي تيري شوى، دهغه پBeansه شاکرود
خمپين سترګونه وودزهه چه هنگه به ورڅه به په ده پوره رکړه گيى و ه
اوديې دنور به مخکي پېکي پېکي، هنگه به په دده مضمون ورته مليئى
مهم نه بنيکاره كېرې زه هنگه به په دده دعوموي تعليم دکوماله به وجوخته
دده دصعته به قيمت هم نه قاييلې. او هنگه به په دده دکاره ده دژوې ېوره
احترام نه كوي او هنگه به پل… دانتوله خيزيه چه لکه دسينا ېديي چستى
ننداري غوندي ددبه حافظهکي و وخوزيدى تې dậyه ېرې دېخانسره دير شکرېدېست
چې به دغه ورڅه او هنگه وخت دده ساعت خالي وو اوديې به هنگه کوبېي، ېک
حاضرو، چېرته به دهامروزه، او "دموتې، تاداو اينمودل کيهه، اوس نودي
خبل انتقام اخيسته شى، او ده به نودى تولو خيرو خاوندانونه خيل
ژروئني، دخل جېب به نه ېي پى نظير قلم به هايدلاگوتو را ووبېست
کولېبي ورناي اوژه به پى راپېرکه، اصيل قلم هېخ ېن نه ېكى
نوشته به ېټي دېجېنه تشي راووئيستي او دامسال يکى نه امکريغومه
ېرې چې شې اوچې اوبدنه او دېباندي چيپنې و تهلو سپين ېګدېي پېکي
وته مونته. اوپن خوئه فکر وکپې چې دکوم شاگردنه به ېي واخېى او دمزله
نه ونه درېد مګر داخيل ورڅي چې مينکه ده سپين ېګدې ېه دېغېسې ېوجېىىرې
بيداسې چه دهغه به خيرو ده دوخته (9) رانېسکلي اوکيئي تري ېګدېخالى
بياب به نه دهغه چه دهغه نوم ونه لېکى نوغې به تودنى، راستىو شواوتکل
ېى وکېرېدې دتېفون دکومى، خواکي به دهغه به پى کوبېي، ېنى به دېفريپانې ېکي
(72)
نامست‌دی کاف در راوخلی پی‌دادی خویی یافتن‌وچه هفتوی به‌کافذ ورک‌ریخه
چه داکار خودش خیل کارنگی دی مگرچه دکوتی وردن ورتن‌یو شو ناخابه‌ی
ژنگنونه وریدیل اوزربریت بپه ویراشینی‌های راگرزیده. دودیی کوتی ورهنه
خاک‌هی مخملی جیره‌ی چه تیلقوی اوهنه دیبانچی میز شیبی والئیز اینی
واوچیره‌ی چه کنه دنوری پگری. خاوند نامست و، که هنه‌ی دی بیام‌لیدلی
وی‌چه لناریسمه‌ی یی کارنگی دی خلاص کری ورنه بپه قارشونی لاخه‌ی کوی
چه میکنه ده بلو خویی دی کارنگی مفرکرگی وی. دی‌چه بیه‌ن‌ه راستون
شونویه‌ی رتیسیاسرویی دشکرنی زره‌پلیه‌گنی دغه بلانازله‌نی شوه اوده‌نه‌نی
تولی‌ن تشیشی گیبی ودی نه کری. چه لاره‌ی دیته‌ه موم‌وزگاروی چه دشنبی
دوریی‌نی. نه هم‌یوه خاومشه شان استغناخل خیل خانه‌ی اعلان‌کری. بیدو
لهه‌ی هنه‌ی دچ سریی پی دبلیانو ددسفی لیباره‌ی پچ‌ی گریویانه‌ی کی چف‌کوی
نی شیشه‌ی نویت‌شی دی اوه‌که خراب‌شی خقه‌ی نه کری، بیگاته‌ی لاهه‌ی سبا
اوبلی‌شی‌ه نه هم دچ‌پریوانه‌ی راختی. دایپی تقیبی‌ی‌استغناخل داپلن‌ه متن و
یوه بله فقره‌ی‌ه هم بیری ورژیته‌ه چک‌ه: دادوه‌ی شیبی خویی‌ه موزه‌ی دچ‌ی
درالتو دخخت بی‌یه نژدی‌ی کیدوه رازونه‌ی اودره‌ی کوی. اوس هرده‌ی ور ورو
همافه کویوه‌ی نژدی‌ی شو چیرته‌ی‌ه مشران شاگردان دخیلو استذانوی‌سروه
رازتل نامست وو. دی‌چه به‌یه‌ی پیوری. ورناوند دچپ لاس خوانه‌ی دروازه ورته
نژدی‌ه نویبی‌بی‌ی په اوبنی‌هی ورنه واروله‌ی، به‌کوی‌هگی‌دنه‌دی والرز
خوارلی‌که‌ه پی داسی‌ی‌یویه‌ی سره نامست وولکه‌ه‌ه به‌یه‌ای‌چاورته‌ه
دی‌وی‌مچی‌ه به‌کری‌چونه‌ی اچولی اوده‌یپی ورندی‌ی کینولی‌ه‌ه. دروازی‌ه‌ه
مقاخل‌ه‌چه کلونم دی‌یل‌نو دعفی خوانه‌ی‌یوینه‌ی سریه‌ی‌سئی‌نامست‌چه‌دابودی
بیری‌سینی‌یه‌ی پت‌تو وازی وو، پی‌سریه‌ی‌یو تکه‌سینه‌ی پگری‌دهی
سینی‌ه‌ی‌ولی‌ه‌ه نه ول‌چنای‌ن تیل‌شوی‌ه، دخولی‌ه‌ه ای‌اردوی او‌سور
بنازی‌ی پی‌دتلی‌ل‌ی لادی خفیلدلی‌ی‌وی، دیگری‌ی‌یو خولی‌ی دی‌یور دینی‌سینی‌لی
نه‌اوتی‌ه معلومه‌ی‌چه‌صرف‌ه‌سامان‌سحر‌دواده‌ی‌دیکخان‌نه‌راویستل
شوه‌ی‌دی. به‌گرد‌چاهی‌ن‌نامست‌قطار‌کی‌یو‌خو‌نوورو‌پگری‌پرهم‌داستاد
دبی‌ی. سره‌ه‌سیالی‌کوله‌ی. معلومه‌ی‌چه‌زیکرکوش‌گاردنوه‌و‌وی‌شمارلی
اوه‌ی‌هم‌روز‌ی‌به‌یه‌مضوس‌اهی‌م‌بینادی‌خبر‌وو.
ی‌ب‌باناچانی‌کوه‌کی‌نگینی‌غونه‌ه‌ن‌منوه‌په‌بی‌نیادی‌قه‌به‌په‌درشاپارباینگاره
شو دصا‌ن‌نه‌ویکن‌ده‌ه‌فی‌خویرن‌تیبست‌آئر‌ولیدل‌شو‌قه‌ده‌دی‌ره‌ره‌(۳۳)
خواری دشونده دیویالونو دننه ایسارکی‌رو هنگ شاگردان چه جامع یی مخصوصاً پاکی اویگری‌ی. یی مختی اوبنی سپینی وی هغغی هم پوه شول دیبانجی‌کی کوب خاوند دیوی غغی سپینی پرکی. دخاوند نه پوه باین سپینی کاغذ وغونتی اووهنه په ریبدی لاس ورکی. دکو خاوند خیل کولمه دار قلیم دیوه بره نوکره ود کاغذ په مه وقتان اویگرونه دی چه دهمگه
کاغذ ورکورنکی دنامه په لیکلو شروع ورکی، یه وریلدی اوکی‌بونکی اوازی اعلان وکی: دننه دختی ورگه، په دولته بیله ایستانگه دشیت یو کسوسره په یواقاتی‌نی دی خای نه رویتی‌رو. هیم دایی وریلانشگه اللهی دیبطان له ویری ونه وله اویدوکاند پسی پی دکاغذ دورکورنکی نوم لیکه. ییای دره په شری دیگری، او زیری دحم او نظافت په ترتیب نومونه پله پسی ونکری. یو‌خوکسه شاگردان چه پهکی یی چندان سپیًن نه‌پوه دخان سره پیکه غوندی‌مهم شول‌چه وله پی دغسی‌لوی ورچه نه‌پوه یام شوی. پیکه لاهه چه مه خزه چه دکال دماینی نه دمکرومیت په شرم اویغدار دواوا اخته شول. اوس به نیی په هرگه دی کسی هنف نور ملگری مخکنی کییره په ذکی‌کی دیبانجی‌کی کوب خاوند نوری‌ه یهه تصرف نه شو کولی چه دانتکام وینه پی سره شی، مکر داچه نومونه پوه مبی او ورستی ولیکی.

دوه دری نوري کوری‌ه‌م دیبانجی‌کی کوب خاوند دغسی‌لوی تیله آوه توکه‌یه. توکه‌یه په تزدی یوی لوپی کوپوته راغی. په دی کوری‌کی درویشته شاگردان اویوگلی‌شانی ایستانگه نست ور. چه خیل کاغذته پی وکتیل شماری‌م بوگوسی‌ئه رسیلی ور، دلته نوردبانجی‌کی کوب خاوند خیل صلاحیت وچ‌لیدی‌ه خوکه‌ته خختی‌ئه. اوس نودی کوری‌کی چه دنن غرمی دی‌بارة دچامه خیه په شیپکی کورمنی‌وی وکی نجوی اورلدو دومو دیچا اوردویی. زیبلی خیه دیپلاو اورلوا په یویگی‌گو دیروخونه کیمی، تویی ستگی‌س همده‌ته اوبنی‌ئی وی اوبه تولوکی‌مبی تضرع اورازی‌وی و هم دیبانجی‌کی کوب خاوند په دمه دم ۵۰۲۵۰۴۵۴ بی‌لیک، دچای‌یه انتقام اخیست په چایی احساس ایاوه، دچایی دخان‌ه‌ شردکن‌که، دچایی دنبو بدله ورادة کوته اوبه عین زمان کنه‌ی‌ه دهنه توریکی‌ه دخاوند دیوچ او طبعت خیالی‌م تینک ساته. شمارچه شیپتوتی‌بی په اتفاق‌یا په‌یوگونج غوندی‌ص، ولگیدی‌چه دهنه ستگی‌ه‌ه مه‌ه به‌اندی

(۳۴)
بنخی ری. دبانچانی کوپ خاوند ونه شو کولی چه ستینگی بل خواوادوی اودغونج سری نه تیریشی، بسی به ستینگوکنی مات شو اوهدنه نومه یی دلامره ترجیح، ورکیه اود ۱۰۰ به خواکینی یی به خیل بینکلی خط او کوله دار دالمی کارمه.

اوئس نودغونج سری لرودوره بیزندنه هم بهکاره ده. غونج سری دوجه دخیلو ملکرو سره همدغلته تیزگی اوهک دهنوی نه بونشته کوی نوهویوکره یی بیدیا به دی اوساف ذکره کک شی. ددی جمنی دمه محیط اوزمون دیعومی میحت به اصطلاح داده چدی نوینه سری دری بدودسی دری، دچابه شیبود کارنه یاری. به دغه بخترره ورخ دده هیئنت دغسیو یوسیمه ببرابره یکری به سره، خولی یی دداسی شنه بخل نهگنیل شویویچه تورتهی خان ندی کاره، بیدمی توره اورقتیشی نه بهزیاته ووه، دمجر یسه نبنتی خواری یی چندن ببرابره یه دی خودزنی نه بیکره برخوه دیوسیرهی مخروط شکل غوره کرکی یتیه ارن دکمیسه په غاورچه دزنگنونه یی دوه دری لویشته تیز، دگریوان په حد کینی هماغویه ساده وکه خومره چه دلستوبه به برخه کینو، چیه گردن په نه درلو مگر دورمیر خیرنو خولو ور باندئی یو گرد چابره پتی تیر کرکی یی پولییمی واسکرهی بیفارورچه دخلومی تنه دسوریه نه پی یودسیسه زروخنگی شروع شوی اودچپلاس خواته دیرنی جیخولیه نه ورنیتو، په دغه برنی اودده نه یه لاندی چیپ داورپکنی دوه گردرگ غوندراری شکاره کیدل اول خوبه مویزیندلی ویچ دیجیپکیه و اودوریم به زه درن رقربه وری خولو دنسوارو یودسیسه دیلی چره آینهی یه لره. به په نی خواته چیپکه یی پوسینی دیمیالیکارکیده، بیخکی بینکه خورنی یی ادخپلاس یی بیاود دوج کلک سپین بهن شامتی مسواک ولاروز دساعت دخیرنیپکلاوی تورنیر قلم زیاتله چه سپین په دیچیپ بهشوئنه کلکه خوله کارمه و، دوسکسه نه شکنه پوسینی ارت اورده برتوک دغونج سری دبنو به غاورچه دیری گونی اوه پیخویه دیری بعضی لرلی په شکمه کلوه ویچ ددروازی به خولکه دهنر رنگو رنگو بروتاری پنیو، خیلیو اکلوشو په منچکی دده دوبی دوزی. به ناریکه که جوشوی بروتانوه برانتوه، ددی کاول د پاهسه زمونی غونج ملکری یوه توره اورده

(۳۵)
چین ای علیکه چه دیرمارا بهاردازی بهاردازی بهاردازی افزوده گذشته نظارت نمی‌شود یا یکه

غیه تنی لرل اودوزه ابیه و. دهد به مخکی به درگی به بیزی مخکی به نمی‌رفت یو

گونگی مخکی دستمال غویچی، اودیسه وربانی ازی اودوزه ابیه اودوزه كابونه را یا

ورچه سوروری باینی دشین آسمان غویون درور وور نکو اور تورو ببه

ستموروی کیکی وکی.

دازجوی سری دنیار دیوخار مالت امام دی، جومات پی پرایه دی

دیر میلیا یه یکنی خانیشیری اومقانیان پی دیر په دی بسی سرنم وی چه

مامی به جومات کینی خونکی؟ یه واقع کینی هنگی قطعه دیده‌هگی کینی

هم نه‌ی اوهیر به‌گی لارزه‌هاهم نه‌ی پنین. نگوییامام سرخالون‌تندانو

نه لودین، خوایی میلیونه نه شنی شی ویلی. مگر دی دیرلویی به‌مام

صاحب دیره قیمتی اداه قوی ترخویه کومه خاصه موقع بیننی به‌ه شی

تربه‌ی بوردی به‌ه شی کومه مه نودین. اونه بسی یودی یالیومیری. دهد به‌عصری

مقتنانیان کینی هنگ‌زیر تخبیشی به‌ایه دامام کیره به نویت یودی وروییی

شی می‌شودی نترخویه خونک مینه شی باخولی خونک یه یه بریمی

یادیا خلونی‌تینی یالیمن نه وی اویاخ دامامانو شیبه اویاخره جارشنیبه

نه وی ده‌کونی یه جومات کی دگوری اوقابی مه نه شی کنلی. یه دغیسی

شاپکیمی یه هم دمه کورنه ایدی‌کیره چیرته چه کومه پهبه نامه‌ی

وی اویه یکسی خبر باندونی اصرار دهندی خبل قیمت زیباتری. گویاژنی

فوریج امامی به‌دریمنت مالت امام دی اوجومات کی یودی میلیمی نیمانه‌ی

لری اوسربی‌لوی دی به واقع کینی به‌چای اوهودی خیلی شی‌سباکویی

اوصرف خویشي کلانگاری ور رسپیری. په‌ی دی بخوره ورخ‌ده براورنه

جومی شویی چه هیگ کومه ولی‌بگی نده‌ی کی اودی‌یری خوشگی. نه‌ی به‌دی

بارخوره تینیی اودور‌چامره جنگ کوری. گله‌ه دکور سمایوری یاوه‌یلی به

شگنگ کینی تیرشی دیجینیکی کویی په نزیده‌ی چه به مخکه راوتوری، گله‌

چه دیه‌ده‌تویی ملکری دخیلونی‌تونو، داوموخلونی‌تینستی کینی وکری

دیده زره‌ی خوره‌ی خوله‌ی په‌ی اوه اوه اوه‌ی کییری، دوبی‌ی مودی نه‌ی دی دی

بخبری ورخی به تتم‌گلبردی سودایی ددی سره وچه‌خی ورخی‌هگی که‌ده‌ی ور ورسپیری ددی نه‌ی مخکی‌ی دیری دیری اودی‌ی جنی. گنه او

سییینی سگری. شنه‌گه مکر دخان‌سره په‌ی داهه‌کری‌ی چیره‌چه‌ای هنه

ضعیف احتمال خدای رنی‌تیاکی و ای به‌هم دمایانتی قصوروباسی اخوان

به‌دی دخبل مالت دمری دانتظاره یودو‌ده دری جومی بیغمگ کری.
توپ وزن کی شاگردان او استادان د کوثر نه را وویل. هنه بخثور شبیته کسان به غولی کینی سره را وویل، شوول اوپاتی کسان دارمند اوژئنوز سره ددرورا هبه وتلت، دودسونه بنجلس تیری وچ داداتی کاروان هنه دتوري بگیری. دخآوند به مشترتوب دامی دسرمنزل به لوزی روانه. سره دوی چه کوثر کی اورده اویده توشکونه خواره اوقالیتی وربانی دریسه گویییدی دی. استادان اوشاغردان دسداگار داووناظره لازمودنه هلتی پنه شوول اوفرآری سیبیاری راوایختی اوبه دیرحل اوایمانداری یی وربانی بیل وکی. هرچابة دستروکی لنادی یونظر کوئی تچجاویی. یونظر بهی یی سداگار ناظره کاوو اوروه دغلاکاته به یی دهنمو مخمخه او رسیو خوایهم لیپل دکومو دمردو د چانادنی به چه چ دسداگار د هرمزه اوسیدونگو دختمگرو پنه تنداره کوله. لی وروسته یومیانه قدى شان سری راغیچه بونیی دیرمیلا بیزنییی پوری لنستی، موزی اویلیون بی پینیبو خیره تکتایی پی به غاره اوشنه لونگیکی پی به سروه. هنه دزیی لناتی خه وظیفه غونده تزمه کوله. راگی اوکوتی په کونچ کینی کیتاست او سیبیاری راوایخته. ختم گرى تول پوه شولچه دی خوک دی. دده نه دده دناظره نه دکوئنی پنه اوهرهخنه نه پهدهفه کورکی داستانی اوشاغردانو پوزیتی یومسست پري اوودوری مفزوته بیوگرف خیال راته. شاگردانو اوواستاذانو درسیتیا دختمدو انتظار په دیره بیصبری. ویستلو، هرچا به خیل گوانه تومبلوچه سیبیارز دی خلاصه، کری چابه چه سیبیار دوباب دوجیه نه دصلختنی یه پینه نه تپوله نواول خویهوانه تنصیحت وشووه چانه حرح پیشینه کری اوچه عهن بیلاهم لگیاو نو چا به ورته مسئله وشدوغمه چه بیایی پنی بخش جومات کی خلصه کری. شاگردانو یواولین په اشداری کولی اوستروگنون په وول، کله چه دماسبینین نسیم سیپیمه دیگنوتو بیغم وواهی پی اخیاره هر چابه سیبیار په چر اودعکانی شروع شوی، ددعانه وروسته دسترخوانونه وغوریدل اوهرقه رزوکونه ورباندنی کیتیسوندل شو، شاگردانو او استذاشونه اجازه وشووه چه ورنه راتاوی، بیوگرفچه ددستر خوآنونو شاوخوایی دکی شوی، دهچابس هم خیل خان یادو، زمونی غنیچ ملکری چه چان مطلب په غور پروکنی ویلدیبو دنیپ جومات حالت رایادشو اوهره ورنه په گوتنو ورته عهن په هغومه وحرفه چه تر نو تالی اوکشپینکی چش شولاویبه باندی هم خبل گدن دروندشمو اویدیوی مزداری

(37)
ستومنانتی خولی بری راماتی شوی. دهنگه خای نه چه شاگردان اوستادان راووتل په چینونکی بی بنگه بنگه رویه هم زیناتی شوی وی، چینون شاگردانو وربانی ولاپی اوبه وخبانی مگر هوشیارو اوبخو شاگردانو هننه هم گیه کی اومه یه خیل خاینون رویه روان شول. زمونه دغونج ملکری ساوه دیره خیوه، ده دیرزرزر اوبیره زیاته دئی خرپی خویلیوه، خییه وربانی ساعت په ساعت درنیل. جوماته چه ورسید یه خواری. بی خان کتنه ورساوی، حالیبی ساعت په ساعت خرابیده مگرداپی یه خیال کنی بینه نه تیریده چه گوندی طبیبته بی یه حاجته چی، آخری بوج لیمو په یه تاشچه کنی پورټ ورناخیست اوداوی سرمه وغنه. مگر هیغ فایده یورنگره، چه شبی رانزی کیده دده حالت نورهم خرابیده، اوسیبی په کولموکی بیرشید شدو اوسایی دیره خیوه، دیاکت فکرهم ورغي مگر پیسی بیری دکومه چی؟ دهنگه زاده کتاببی قت کنی بی چه کوم نوتونه براته دی همه دده هیرنه دی مگر همه نووکرک، همه خودمه دیره خواری راگونکرکی دی. دخان سرمه وویل آخری به نه شم، یوه شبیدردی تیربیشی، دایبسی پاید کنیوی نه کرم ... مگرده گمان خطؤ اوهنه غوک وریسی راغی چه دهنگه یه راتک دکتاب دیباییه قت کی اینتبی نوتونه نه کتابی، همه راغی اودی بیریده نیهمگه کم: خنگه بیغم؟ داسی بیغم چه بیباهمیغم ونه کوری.
برکت
کابل
۱۳۳۸ هش
ذلک کلیه دهفنان لویی لوآری په سر بروت دی گومه چه پایبندت په لویدیخو ولیوتو پوری تیم. یه همدغه لارده چه دلیر خیمی خوانه دغرونو هیوادته خلی اوبردی، گورنی اوبردیستان رانبواسی اوورونه وباسیپی. په همدغه لاره ماکلونه کلنو په دکه دخیل پلاسچر سرخرکی او دافسر به ته دهنه موجود په شاکیپو چه کوم یه هره دینیدمونه نیولی ات تیبیرو وسیدنیو، غلو، چیژرو اوومرغانو پوری یادرو اولاری. په مینه ولیه، دملک صاحب کلیه چه یوچوکی پورون دی اوچه دلازی دوم سره پایبندت اودمر خیمی ولیت لوی شیازن ونسونودالای چه په لویدیخو خوانته دیسره پروت وی. دلاردی لمرخته خوانته بره همهماغوتو سره اوهمیتناکه اودختار نه یکه ده لکه دمغرب خوایی په کوزنی برخکه په دیلیوتو، دیسردو، د غلو اودمارپه مارو اودسیلبوتو خطر زیاتو مگره برنی. خوایکیمی یوهیبنت ناک گی نگ پورت دی چه یوازو په یوازو ده دپلو خطر سره مساری چی دی چپرچه په دغه گی نگ رابرپ شی نویه روغه تیریلدل، خلت اوکوزنیکدل ورنه مجزه گنی. په لاری کنی سواره کسان چه گنی حدلر اورسپیری نوهرخوتمه سورتونه اوعدکنی پیچه زده وی رنه پلوی ختمی گی په، شش کلمی درستکی گی اولخان بمهو شماری، دلوی خوان ندرونی اوآرتپی وچه دی خه شی چه ولی یی وصیط نه دی گیپی، ولی یی حجه نه دی گیپی، ولی ییامودن فضاعه کیپی، ولی ییامونه میاصاحب اووهنه پاچا صاحب دخانون به خه گیپی؟ زما پنجله یاچیدره چه کله په بری. دی گنگ ته نزدی کیده نوما وئایش دیجیپ په راوویست اولداری. په وسینووکلو بمه یه خووجواره و لیکل: [بیالله خیر، خدا حافظ یاغر اللیع دستگیر، ماته داویل شوی ووچه سره داعبارت به کومه بری. ولیکی نوهنه لاری نه اپی، ییینیا رئنتیا اودروغ دروچه زموئیلاری. تل دگری نگه ندماتسی تیریدلی]

دولس کاله په دفه کلیه هونیور دی تیزمیا اویرونگ ملک صاحب چه هم یی دزمانی دیوری سیپی تودی لیدلی وی اوهم دخداپ په لاره سمری یور ورگ سیبار به جومات کنیخی خترول کلیوالوتو وویل: دهکلو! کالیاپه چه داخهور
زمونی اوستاسی کلیته تنبه شوی و اورونه چپ شو دابی شه نه در. ماته داسی معلومی ری لکه چه په همدغه شواوکاکی دکلی دخوپریلو دیوال ته ندی پوم شمید پرود دی هرچاچه گومه نبته ولیده ماته دی روابیا اهدوه دری ورخی چه تیری شوی یوبی اوردنی مسی ملک صاحب ته راغی اودشیبد دنبی دیداکیدو زیری یی ورکی. بله ورخ دوبسری سری سرنورهم پسی بیروش، خیبری اویپا یی، دسر ویستیانی کری کری شوی، یوکچکولی یی یزراوی واجاره اودکلی دخوپی دیوالیکه نیزی پوئیری یو شان قبرته دیره شو. دفتر دیادشاه په هره سرچینه لکه کری اخیانی دیشید ملکیکی. قریله زیارت شو اوپول عنصری یوره شولنودکلی خلک بهی جوبی جوابی زیارتی راتلر اودباهه په یی ورته کوله. کاله په هره په تشه دعا دا یپیگیرنه نه کیده، ده چرچاچه هرخه په به وسکینی وو همه په هره زیارته راپخول اوهمدا سوالونه به یی کول: «شهمیده! دی خوری به دی زور و بنسیه، خوری بیا دشید دقوسری ودرید اویکلی راوته خوت دی چالنی نه پوره داکلی دخلکاردورزیارته رابطه تازیروکی بلکه دملنگ اودشیبد به علیقوکنی به پیره تازیگی پیداکی. ملنگ توبه مشینوتو بدل شو. که پخوابه مشید ملیرک روح له قوت ورکاوی اوسی ملاهمدی ارچمی یم دکری. دولیو کستانو په خوابویری چسی پیرویزی بو خه خوری نه پیریدی. دیروخ دمکی دشیرو نه برسیره به هم کینوال ییزارت له تلل راتلر. هلکانو په بنگی یوجینتی، نوجون به میپون، میروبنو به زنگنو اچولی او اولابه پی یوجینتی، پنبو له ندرونونه منلچ گراتن شی، دجا به چه سرم غفاوو هغه، به زیارت خاری په خان پوری منلی په شمی مراونه به چه ترسیره شول نوبه زیارت کینی به تندربخیده اوخلک به پری راپولیلدل. ددی بیولو واقافتل نگراکی به بیرسی ملینک (مجاور) کوله همده راشه درشه همه مجوریکی په دزیرته سره یوکوتههم جوپه کری اوعلته د مراجونو، او «مستروینون» دیاستقبال شه تیاره همرویسی. هملک صاحب بیپپنی اوهنه بیکههم دشیبد زیارت له همیشه یئولاتلو. ملک صاحب به تن په دی خبره دخان سره دیر خوشبالیده چهنشید قبرته دمگی اوباعنیا په اثر پیداکنو اودی خبری به ورته ناپره مزه ورکوله چه دشیبد قبر دده په ملعکه کینی پیدا شو.
حموره چه دهسيد آوازه خيرده اودزيارت دول تکويري زياتيده به
هماغ اندازهري چنین هم لوپيدلی. دلاري به سر به چه لاري. تيريدلی اواس به دهم درسوليو هم دزيارت سري جندي دورايه ليدي. كله كله به
چه لاري. دملک صاحب دكلی خوانه داووب یاددمي دياريه وردريدي نوهو.
سورلیو به زيارته دورادعا کوله كوم به چه پلاري. كي پخواه سفر
کري و اوسترگويي يغي شوي وي مگر نوكي سواره به تل به مينوبمنيو
dهسپيد زيارته له پخپله ورتل اودخير سفر به يي ورنه غونتلو. درگي نك
ویري به تل پدي دهاگانوکريي يوخاري تاثير لاره. طبيعهد چه سورلیو
به دئنزاني يه ورکي كنديي دهیچانه زيانه ميرانه شودلها.
دملتگ عايندت ورخ به ورخ زياتيدل دهنه به گنه ورنه كوم بهدن
رانه غي. مگر شستمني رهٍ بهي باتي نى شونه. كري يو وياجلي. ومعده
وگي اوما اوتسارهي پچه ورينونهم وکلي. ملك صاحب خوزيارته نه
پوره عقيده لره مگر دملتگ دومره ترقي. ورله مزه ورنه كره. ييى خوانه
ده خيل اقتصادي حالت جندياني بيه نى و دبيل خوانه داخره هم بابد
به يادولوچيه دده ملكي دخلكو به احتياج ولاپره نودده احتياج دفع كول
ده نفوذنه صدمه رسولو. برسرير بهري دزياراتج وجوش دده حجره
اوديره هم ماه ماته كري و به.
هرخومره جورتونه به چيه خان سره وحل دلغه كار تديريري نشوي
چوپولی اوبدبه شار اوتييا بهی شوه ورکولي. شبي اوورشي ، جومي
اووميانيي ملك صاحب به مينده تفرگ بوخت و اودخيلو تجربه به درياب
کنييي ددي مممي به حل پسي غوتيي ونلي.
(4)
دملك صاحب دكلی نى ىو خوميله لري پى لمر خاته خوانه خوری
کنييي يو درنی لاري. تيل خلص كول. به هغلو سري وکانية چه‌داريو
شمير هم كى دمانام ترتيبار بودي هيه موقع بيبنه ونگره. بهري دباره
سورلیو ىو كوتنيي به خان ورساووه اوهلتى برپوئل. سپاربه چه راپخيدل
پروازى دفگاوي جامتيى به شاتى وى اونى ايتى نى هره خره غلوريو رى. خبره
طبها حكومته بها اودهنه خايى نى سپاميانى او اوالدار دملک صاحب
(41)
مالک صاحب دسپاهیان خرگ ورگ اولومدمی ورسوره وکره چه که
به دری شیخ کبیری دسولیلو کالی بیدا نه کر اولی بحکم تونه
چندونو یا دفعونو خویشنة مه چه ده دهقانانو اولین سرته هر چه چوی
سیاهیان چه لارل ملك صاحب دکلی خنک رازول کرل ای ورتهی وریل
هلکو! داغلایه ضرور بیداکویه، غلی به تاسی کبیری دی. دلته خودآسان
نه شوک راتلی نه شی. هرخه چه شوی خیردی غلیت دهچانه کیپری
تویه ودبی اولان تدحیمت دباز خویست اود آتیرت دبیدی ورختی نه چ
گریه. زه به هم ستاسی به گنیه لمن وغروهور هرچجکه مال اخیستی وی
بیگاته دیپ دشپیده زیارت واجی اولان دیم تهیسئی، زه به پحیله
دسپاهیان اودحکومت چاروکریم. دمانیم تیراره تشنه شوه خن صاحب
خلی یونوکر مکلف گری دزیارت دغزونو کومیته پهپا اولک چاحه
راویل اوهلتهی واجی نودوی ییه یبری نوزاکرکری. شیه دنیمی ناوهنشتی وی
چه دتیارو دگیپیه نه یوخوک راروت ود ایوودو داورو بیتهی به زیارت
کبیری گوزان کرل اومنیه لاری وکوه. دملک صاحب نوکرمه منتهی هره
خبر کر اوهغه دارمه ییه رقه حکومتیه ویکلهه چه غل دمال سرمبداشو
سیاهیان دسران به خرکبیو زیارت چاروسییدل اولک صاحب دگوتونه ونیول
وه مالیه ودورول اوبیای دملنگ دکوتی به دوژاش ورتویستل. دملنگ
مته هماغهته ونیل شوی اویمغ به حکومت روان کری شو.

(5)
مالک صاحب چه دملنگ نه خاطر جهم شونو دزیارت اداری اوتئظم
نهیب پام شو.

دهده لومنی اقامت داچه زیارتی بی ممکن دره کر. فورآینی خیل یویبر
پیری نوکرته اموکریکری دزیارت ییه ننیه دلاوی دسرک به سرودری
جنیه لکه کری دوسنی پنجه اورسه توری وربری وتی ایه کری.
جویه کری اوربری رنگینی توری وربری غویه کری. داکارچه تمام شو
ملك صاحب خیل نورکرتره وویل چه اوربیدی جامی واقع‌نده، سر اربینی لوحی کری اوبه ونده کویی کی دیره شیه. هره یوه لایی چه راشی غریدی ورباندی کویی چه یاالله خیر ... سفر بی خطر، داصل زیارت دباره هم ملك صاحب یوه چاره وسنجلوله. دده یوسر تنبه امام وچه هنیه دلاریو سراده دزیارت دمک دنقلولو سره چه د مملك صاحب اصلی آرزو ووه شديد مخالفته وکی. دملک صاحب اودخنه ترمنخه دیری مباحثی وشوی چه تقریبا حاصل یی دار:

ملک صاحب! دازیارت که دلیل سرک به سر جوزکو ویرخلکورته رسیدید شی اورکرت بهیتم مسارتوره زسنپی اوهم دکلی خلکه. ملصالح: زیارت دچایه خونبه به جنپرید. داشیهید رحمهالله عليه همیدته بیدا شوی اوهمدته ورباندی قیر جوی شوی دی.

دالته خونبه دی بیدا شوی خرخچه به اصل کینی یی قبر چیرته و؟

خیر خومنارک هيوبکو یی همیدته بیداشوی دی اوشری مسالتم.

داده چه دیو قبر خوخلو بیرضرورته جایز نه دی.

داهم یوه ضرورت دی چه خلک ورته به ورسپری.

نه داسی نه ده ضرورت به کتپنو کینی به خیله بیان شوی دی.

دنی اخیرمان علیه الصلوا والسلام به شرع کی هیغ شی بیهانه

نه دی پایی شوی.

طریق عام به شرعی ضرورت دی.

طریق عام یعنی خه؟

لیوه لاره.

ولی هنف بهانچی سرک تاته لوهه یاه نه پنکاری که خنگه؟

نه مطلب دادی چه یوه عامه یاه به یوپری راشی نووهفه ورته ورانیدلی شی.

استفسارالله! لوهه خوانه راورسپری، چاولیچه مونیپ دشیدقبر ورانو و؟

مونی فقط دهمدزیارت هفنله دلوی سرک به غاره جور وو.

داگار یه شرع کینی ناروا دی؟
داخو دشمه‌بد درنست دی. دشیدانو بربک خویه هرزهای کبی.

یوشن وی خه داخای اویه همه.

- یه به شرعکی فلسفی لیثی اویه خبل فکر پسی کرگی!

- ستاره به دی گی نور کارنه شاهیه. دامغه‌که هم زمامده اویه‌ها مخکه هم.

زمامده زما بابا مشر ملک دی خدای باک غرق رحمت کری همه به ويل‌یه دفعه ورسرخه راپورت ها اوده‌ها بربکی نک نه رانیتنه، دا هدنام هم وژمون دی. مخکه زمامده اوشنه‌بید زمادی چه عصرچینه ییه ییه بشره‌ها کارنه شته.

- به‌ده مخکه خوستاده، گورو به چه خول دنی دشری دی‌رشنه پونیته.

هم کوی که نه.

دلته ملک صاحب خه، له غوندی دیل وگری. دی چه یونجیه که کارسیرو دملاصاحب دخاطار به معنی پوره ورسیده. دوارویی بی دهن کی غتی غتی سپینی سپینی پگری. نری بِری تبرگی اودارویی بی دوی غدرخیی دنالبارو دقوت اوه‌ییت دتختی به دهنه ولپی. مگر ملاصاحب به یی به بیکاره‌ها میخ وارطتان ونه بنده‌ها همدیوهم یی وویل: "بیشه دگ گورو به‌جه خه کیری. سبالت به سره بی‌خیبری وگری".

ملک صاحب اوملا صاحب به دی سره جوپ شولچه دشیره دشیره به‌ده چه دویو پوره وگنی به دی دناییو شریکه وی. ملاصاحب به داکره دنیبه به شرع برابره وگنی جه ملک صاحب دلاریو دسک به سردشیده جنیته اوپنیه لکه کری اویوه بی‌سه معنی یماینگی تأسیس کری. دشی یماینگی تول کنی‌ره به‌نه دملک صاحب به دید پاک‌فاپته، کبی روی ملاصاحب به دشیره‌بید داصلی زیارته به‌ده کوتی‌کی وایپی چه ملنگ وره لاس تلی بزادانه یوبلیل شو. هرخولیچه به دغه اصلی‌زیارته بی‌سه کری دهفری شکرکانی اوندراپی به دخیر دسیبل دورخو به شمول به‌نه ملاصاحب بوری تعلیق لره.

دخان صاحب دباره دلاریو به سربک باندی دزیارته یماینگی دسیبینو اوسو رو زنده‌وه. یه به شخصاً دغه خیه اداری اوتظیمه‌ته توجه به‌ره او کله کله به‌یی دسربک به غاهه که واجاوه اویه دیره مره به‌یی هرقیاری.

(۴۴)
ویر کلرنه بس دسرک مخه وگرخیده. داسرک نورمترهک شوایقبل نوی سرک جاوه شوچه، نه پوهیرم یه خه شی کبینه ددی زاره سرک تنهوئ. مکر حقيقة دادید چه اوس لاری. به هنه بر سرک خی. ملك صاحب دیری ورگی غچن و مگرآخورتون دوستتانو مشهورو ورکنه چه د شهید برکت خو لری اونزدی یورنه، وی نوپه ولک صاحب همدغه دزاهه سرک دسر نمایندگی یه همدی کم اورکف دنوی سرک به سر نه گورونی؟ دملک صاحب داکره بیهده خویشه شوه اویوه ورخی پیغه نوی سرکته تشریف یوریه هملته دغره یه اوچنو کرونونکبن دسرکه شردونه هیتیناکوکی تگونو به منگ کبینی یخشی کره دزیرته نمایندگی ورباندنی بنکره. لره ورخی وروسته ولک صاحب تحت معلومه شوه چه دنوی نمایندگی حاصلات نسبت بخویشه ته زيات دی نوپیا ورباندنی همدغه سرک چه یوه ورخی ورته ددهمی دحلی دخت به سترگه گنالگنی غاوندنی گران شهرمانه هم عجب کارونه کوه. یوه ورخ ولک صاحب خیلی دفقتانوته ویل: دبه، سرلگه، چه مرسیک یوه تیره ماتوه لکه زماتی کوره چه گوزار کوه، دنمایندگی. حاصل چه منظوم شونوریوه ورخ ولک صاحب به جاییهاشدوکی چه دقیه امتیاز به اجراه ورکره. اوس دملک صاحب خاطر دبخوخته هم جمع شو اوهکال دیری رونی، ددغی نمایندگی د اجراه نه دده به خزانه کی زیاتیره.
شیب ده اودملک صاحب به حجره کمی به خلک ناست در. دچار دلوگو به پیوژودری که یوه بالالمگی که ملک صاحب پنی. ولی بنگاره کیری، به بیونی. سپینه دیروه کی گوتی و هم اودیریه نکرگی دوب معلومیه گذبی بازونه یوکوچی تعیه ولی چه همدا اوسبی خیله قسه خلاصه کری ده.

ملومیه کی چه یوننو سرک جور شوری اووه همه دی خایه دیر لریدی گر نکونه خوبه همه کمی مهم شته مگر نه تری دغه کلی بنگاره کیری ارنو دژیارت گزونه. ملک صاحب دقصی دخلاصیدو نه وروسته اوز خیلو کلیوالوته وریل: «زمایه دی خبرو باوزن رانخی اوپایی دنووسرکونو دجویولو اضراهر، بایان گیری او وریسه دی اسراو، اوندرپر» به ذم کی دیری مقولی، احادیث اواپونه رانقل کری. اودنوی سرک دمصا فاکلی په هم کروپوروپو پوته وخزاوه. به حاضریوکی بوجا وریل: «صاحب یاول خویه خلای پاک داخره دروغ کری اوهک بی خاکی نا چاسبه رنبیاوه نوبه هماغه سرک به دیوگیتیک به سر دژیارت دیاره یوه کویی جویه کری. شسپید خه لری اوهخه نزدی، قربانی بیرک بی کرته هرچیه ازة یوه کرینی اوهک داخل ستا میربانی وی نوزه به بیه اهاره واخلم. دشسپید ذقیر پویبتنه نووخوک کویی خیرهه دی؟ دملک صاحب تندي ورو ورو روبنیه کیدوهی ابه یی پویتبهم به شبندو ونلک شب و. داتیم دیروه دیری زی، خاطری درایادیمونه پیدا شوه. ملک صاحب کلیسه کیلوه پیخاو خوبی لیدلی وچه یوبختوت سیری راشی، به سریه لاس راکاری او ورته ووابی:

بچه خداه دی به شمکه کی بیرک پیدا کریه...
دزوندن میرداپرده ده ستری کیپی
گوت دشوندو دشرت درسره واحله
دوصال دیوه به مره وی زه به نه وم
دببه یاد دمحمه درسره واحله
شفیق

سیاکتابخانه
رحیم مارکیت عقب قصه خواني
پشاور